

زمامداران ملکی و دینی خود پرست سقاك گردیدند .
 و بالاخره در قرب بعثت این امر ملا عباس ماکوئی ایروانی
 الاصل متصوف و مرشد مآب ، مشهور بنام حاجی میرزا آقاسی
 عاری از جمال صوری و کمال معنوی بمکر و حیلہ میرزا ابوالقاسم
 قائم مقام بزرگ وزیر باتدبیر محمد شاه را که با علم و ادب و سیاست
 و کفایت بدیعی قیام باصلاح امور کرده زمام کشور بدست
 گرفت و کارهای دولتی روی بصواب میرفت و بهبودی حاصل
 میشد ناگهان از میان برده بر صدر ریاست روحانی و سیاسی
 نشسته تخت سعادت مملکت را بگلگی و ازگون ساخت .

*

زندگانی حضرت بهاء الله و حضرت بابا

وقیامشان به امر بدیع

والدین حضرت بهاء الله از اهل نور مازندران از ناحیه
 شمالی ایران و آباء و اسلاف ساکن قریه تاکر نور و مالک
 و صاحب ثروت و حشم و اعتبار و همگی از نژاد آریائی و اقیافه
 و فکرت باستانی و ایرانی و مذهباً از شیعه اثناعشری بودند .
 و والدش میرزا عباس مشهور به میرزا بزرگ جمیل و جلیل و نبیل
 و ادیب و خوش نویس ممتاز و منشی سرفراز از تاگر بطهران
 آمده سکونت گرفت و مقام نویسندگی و پیشکاری امام و سردی
 میرزا بن فتحعلی شاه را پیشه کرد و باشهزادگان و رجالی
 معظم دولت و علماء و بزرگان ملت معاشرت و مؤانست جست
 و به ملاقات فتحعلی شاه نیز میرسید و میرزا ابوالقاسم قائم
 مقام باو علاقه و توجه داشت و گهگاهی بسمت حکمرانی
 اقطاع کشور نیز رفت .

و حضرت بهاء الله را نام اصلی میرزا حسینعلی و در چنان
 احوال در طهران به دوم محرم سال هزار و ویست و سی و سه
 هجری مطابق دوازدهم نوامبر سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه
 میلادی متولد شد و مانند اشراف و بزرگان و مالکان آن ایام

در طهران نشو و نما گرفت و با قدرت فکریه و با دانش و بزرگی و فضائل عالیة اخلاقی و به زئی محترمین نشو و نما کرد تا در سال هزار و بیست و پنجاه و یک بنت میرزا اسمعیل معروف به وزیرنوری سماء به آسپه را بعقد ازدواج درآورد که از ایشان مهین فرزند ارجمندشان حضرت عباس عبدالبهاء بعداً بعرضه ظهور آمد و والد حضرت بهاء الله چند سالی دیگر وفات یافت و بالجمله حضرت بهاء الله با عائله و برادران و خواهران و عشیرت و اسعده محترم متنفذ ، و با معاشرت با طبقه عالییه به ثروت و ملک میراثی پدری در طهران اقامت داشت و با اینکه از ضلالت و جهالات و خرافات و بیستی دولت و ملت متنفقر و از تعصب و عداوت مذهبی ایشان منزجر و آمال و الهامات اصلاح آئین و ایجاد عالم روشن آشتی و دوستی و آرامش و آسایش در دل موج بود ، بیاس مراعات مقتضیات اصول حصول تدریجی استعداد قبول دعوت و افشاء نغمه تا وقت مقدر رسد و موعد الهی بسر آید

و والدین حضرت باب از اهل شیراز و سید و سیده از خاندان محمدی و علوی و مذهباً نیز از شیعه اثناعشری و پیشه خانوادگی پدری و منتسبین مادری تجارت ، و از اهل تقوی و عبادت بودند و والدش سید محمد رضانام در شیراز پیشه بزازی داشت و نام خود آنحضرت سید علی محمد و در غره

محرم سال هزار و بیست و سی و پنج هجری مطابق بیستم اکتبر سال هزار و هشتصد و بیست میلادی در شیراز ولادت یافت و والد در صفر سن وی در گذشت و خال اوسط بنام حاجی سید علی حسب الوصیة بکفالت و سرپرستی خواهر و خواهرزاده وحید پرداخت و آنحضرت را بمکتب نزد شیخ محمد نام عابد معلم شیخی بتحصیل قرائت و کتابت فارسی و عربی و تعلم حساب و سیاق متداول آن ایام بگماشت و بسالی چند که خط و ارتباط برای دفتر نگهداری و مراسلات تجاری نیک زیبا و رسا شد با خود ببوشهر برده در تجارتخانه خود و برادر مهترش حاجی سید محمد مشغول ساخت ولی آنحضرت در آنجا بسنین رشد و بلوغ و عنفوان شباب غالب اوقات را صرف در عبادت و از کار و افکار و توجه مینمود و آثار مکاشفه و مشاهد و رویاهای غریبه و طول عبادت که از صفر سن داشت بروز کرد و مقدمات و آثار و علائم مقامات مکنونه اش اندک اندک بروز نمود و هر دم میل پرواز به عراق و درک ملاقات حاجی سید کاظم واصحاب و مخالفت خال در میان بود . و بالاخره ناگهان بدانسوشتافت و چندی در آن مرکز علم دینی و افادات انوار بجوار مراقدا سلاف بزرگوارش ماند و در مجلس درس سید حاضر و پیاعده ای از اصحاب و پیروانش مصاحب و معاشرگشت و در آن مدت قلیل بغیض و نورانیتی آسمانی و جلیل فائز آمد

و از مشاهده احوال و اقوال و عبادات و زیارات خاصه اش در مرقد امام حسین بنوعی که خاص اولیا مقررین است ، و بدانگونه ندیده و نشنیده بودند جمعی بسوی او متوجه و ملتفت شدند ، چنانکه کثیری از شیعیان زائر و مجاور ایرانی با وطن خود نوشته اظهار انجذاب و شگفت از احوال آنحضرت کردند. آنگاه برای آنکه مادر و احوال بسی شیفته و مشتاق عودت آن حضرت بودند ناچار بشیراز باز آمده اقامت فرمود و خاطر مادر از فراق یگانه فرزند دلبنده بیاسود و عامه خویشان و نزدیکان از احوال و اقوال و اسلوب دقیق روحانیش در عبادات و کیفیات زندگانی در شگفت مانده برتبه عالی عرفان و تقوایش و الهامات و تائیداتش اعتراف داشتند . و دوشیزه سیده محترمه از خویشاوندان مادر بسال هزارودویست و پنجاه و هشت هجری بعقد ازدواج درآمد که باعلاقه صوریه پی بمقامات عالی روحانیه اش نیز برده آثار و اسراری دید که در انجذاب و اعتلاق به آنحضرت مشار و ممتاز گردید و متدرجا از احوال و اقوال و آثارش انوار لمعه بدیعه بادیده دقیق بین مشاهده میگشت . اگرچه تا بسال هزارودویست و پنجاه و هشت یعنی مادامیکه حاجی سید کاظم حیات داشت دعوت صریحی از آن حضرت نشد و با اینکه آثار غریبه دقیقه در شعون آداب و اخلاقی و اعمال و در بیان اوج معارف الهیه شبیه با آثار سید از او برود

و ظهور نمود ، چون ندیدند و نیز چون توجه و اعتنا شیخیه بعلماء تحصیلات عربیه و دینیّه و عرفانیّه نموده مانند خود شیخ وسید بود ، باین علت بدان گنجینه اسرار راه نیافتند تا بعد از وفات سید بسال هزارودویست و شصت بنوعی که بیان شد عده ای از فحول علماء شیخیه بساط ادعا بگسترده ولی صوت و صیت حاجی محمد کریمخان فائق بود و تقریبا شیخیه با توجه گرفتند .

در این موقع تنی از ارشد افاضل و شناختگان آن فئه بنام ملاحسین اهل بشرویه خراسان که بابعضی از آن مدعیان در عراق مناظره و محاجه کرده لائق نیافت و در تکاپوی ملاقات و مصاحبه با دیگران و یافتن هادی و منجی حقیقی بود با برادرش میرزا محمد حسن و پسرخالش ملا محمد باقر به شیراز آمده در شب پنجم جمادی الاولی از سال مذکور مطابق بیست و دوم ماه می سال هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی بملاقات حضرت باب در خانه اش رسید و او نخستین کسی است که آغاز دعوت بابیت آن حضرت برجای سید رشتی بشنید و فائز به ایمان گردید و او را باب علم الهی شناخت و حسب بیانات و دلالات و اشارات منقول و مسموع از شیخ وسید و شواهد نقلیه مذهبه و بالاتراز آنها حسب مقامات و کرامات مشهوره از خود آن حضرت بعلاوه آیات بلیغه و آثار کتبیّه

که از جانب لطیفه‌نویس آشکار نمودند ، گنجینه علم و الهام الهی شناخت که برای تخلیص آئین خداپرستی حقیقی اسلامی مقدّس از شرک و خرافات از تحت رقیت ریاست جویان و ستم ظالمان و اصنام منحوتّه افکار مبتدعان مبعوث گردید .

و چون جمعی از علماء متقی شجاع محقق از اصحاب سید بهمان روش ملا حسین بشرویه متعاقباً بشیراز رسیدند که حسب عقیده خود غالباً حقیقت امامت را در عالم جابلسا و جابلقا و مثال دانستند ، ظهور باب علم را برای هدایت بشر فرض لاینفک می‌شمردند و از حال او دانستند که به باب رسیده خواستار گشتند و او یک یک را به زیارت حضرت رساند و ایمان آوردند . و فاطمه قرّة العین قزوینیّه بنت حاجی ملا محمد صالح مجتهد برغانی الاصل که همانندشان از ارشد افاضل شیخیه بود و در حین عزیمت شان از کربلا بایران خواستار ابلاغ اخلاص بحضور مولای جدید گشت نیز از آن عدّه صف اوّل سابقین مؤمنین محسوب گردید .

و میرزا محمد علی از فضلا و علمای شهر بارفروش (بابل) مازندران نیز همانند آنان که بعزم حجّ مکه بشیراز رسیده بواسطه ملا محمد حسین خبر حاصل کرده در ک لقا و عرفان نمود ، و باین طریق عدّه اصحاب اولیّه آنحضرت در طول مدّت قبل از سفر به مکه هیچده نفر باین اسامی نبود

که بعداً باصطلاح آن حضرت بعنوان حروف حق خواننده میشدند :

ملا حسین بشرویه‌ای ، ملا علی بسطامی ، قرّة العین قزوینی ، میرزا محمد حسن بشرویه‌ای ، آقاسید حسین یزدی ، میرزا محمد علی قزوینی ، ملا باقر تبریزی ، ملا عبد الجلیل ارومیه‌ای ، میرزا هادی قزوینی ، ملا یوسف علی اردبیلی ، ملا محمد باقر بشرویه‌ای ، ملا احمد ابدال مراغه‌ای ، ملا محمود خوئی ، شیخ سعید هندی ، میرزا محمد یزدی ، ملا حسن بچستانی ، ملا خدا بخش قوچانی و میرزا محمد علی بارفروشی .
و غالباً در مسجد جنب بیت آن حضرت بملاقات رسیدند و ملوّ از روح پاک ایمانی و عرفانی و فداکاری در سبیل الهی گردیدند .

و از مابین آثار جدیده دو کتاب مهمّ مخصوصاً ســنند استشهاد بابیت بود اولش که اعظم و اهمّ است کتاب تفسیر سوره یوسف معروف به احسن القصص از قرآن مشتمل یکصد و یازده سوره در بیان اسرار و بواطن یکصد و یازده آیه سوره مذکوره و اشاره آنها بامر جدید است که در اصطلاح بابیه بنام کتاب و نزد دیگران بنام قرآن جدید شهرت یافت و شئون ترکیبی و جمله بندی و سجع آیات این کتاب و طریقت دعوت بتوحید و ایمان و اعمال روحانی و استقامت و شجاعت

ومقاومت فی سبیل اللّٰه و امثالها مانند قرآن ولی بنوعی بدیع و رموز و اصطلاحاتی دیگر است که اگر کلید معارف شیخ و سید و مصطلحات رمزیّه در دست نباشد بی بردن بعمق مقاصد صورت نمیگیرد و درعین حال تمام معارف و مآرب الهیّه خود را بنام معانی باطنیّه قرآن باکمال فصاحت و بلاغت عربیّه سلیس بدیعی بیان داشتند . دوّم صحیفه مخزونه مشتمل ادعیّه ایّام سنه بسبک لطائف و رقائق صحیفه سجّادیه میباشد و این دو کتاب را حجة بالفه بعنوان صادر از جانب حجّت غائب که پیوسته بنام ذکر میخواندند نشر نمودند و بسیاری از امور جاریّه زمان خود را با سلوب مذکور در قرآن ذکر نمودند . حتی چنانچه اعتراضات عظاما و شهداء عصر محمدی در قرآن ثبت شد ، اعتراضات مآلهای این عصر نیز در کتاب مذکور است . و آن حضرت اصحاب مذکور را بهر ابلاغ و تعلیم امر بدیعی به بلاد ایران و عراق و هند فرستاد و بهر یک نسخه ای از کتاب و صحیفه داد تا حجّت بالفه این امر باشد و مانند حجّیت قرآن در اسلام کلمات و آیات کتاب را بینه و برهان مقرر داشت چنانچه مسطور است :

قوله " الم ذلك الكتاب من عند الله الحق في شأن الذكر قد كان بالحق حول النار منزولا وانا قد جعلنا الآيات حجة لكلمتنا عليكم أفتقدرون على حرفٍ بمثلها فأتوا برهانكم ان

كنتم بالله الحق بصيرا تالله لو اجتمعت الانس والجن على أن يأتوا بمثل سورة من هذا الكتاب لن يستطيحوا ولو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيرا .

و دستور داد که اگر ملاحظا و غیرهم بحجّیت و بینه کلمات و آیات که برهان شارع اسلام بود تن در ندهند و از اتیان بمثل هم در مانند بد انگونه که در قرآن نیز بود و پیمر با وکلای نصاری نجران عمل کرد مباحله نمایند چنانچه در موضعی مسطور است :

قوله " و اذا بلغ الامر الى الشدة فحاجج باذن الله مع المشركين و قل تعالوا ندع ربنا الذي لا اله الا هو بانفسنا و انفسكم و ان الله لهو الحق شاهد علينا و هو الله كان بگلشئی خبیرا فوربك لو تباهل مع الكفار ينظرون الناس الى طرف السماء و انا قد نرسل عليهم باذن الله صاعقة من حجر النار و لولا دعائك لحرقت الارض و بعض من علمها و ان الله كان على كل شئی قدیرا .

و اساس دعوت را که تقدیس و تنزیه شامخ الوهیت از ظنون و اوهام و تشبیه و سوء تفاهم مآلهها و متصوفه از آثار منقوله و تثبیت و ترفیع و تمجید مقام رسالت و ائمه عصمت و طهارت و نیز شیخ و سید و اب جدید نزد معرضین و مشرکین و ناصبین و بالاسریان و شیخیان کریمخانیان بود بر مطالعه و تدریس و

تبعیت کتاب جدید و احتراز از تدریس کتب ملاًها و تقلید
ظنونشان نهاد .

قولش : " قل يا اهل الكتاب آمنوا الى كلمة سواء بيننا
وبينكم الا تعبدوا الا آياه ولا تشرکوا بعبادته شيئاً ولا تتخذوا
من بعضکم بعضاً ارباباً من دون الله ، انما هو الله واحد
ليس کمثله شئی وهو الله کان علو کل شئی شهيدا یا
معرض العلماء ان الله قد حرم علیکم بعد هذا الكتاب التدریس
فی غیره علموا الناس احکام الكتاب و اعرضوا عن الباطل الکتب
المجتثه فیکم فان کتاب الله لهو الحق وهو الله قد کان
بما تعلمون شهيدا ان الله قد جعل الظن فی کل الالواح
اثماً مبیناً وان الله قد حرم علیکم من غیر العلم الخالص
من هذا الكتاب حکماً علی غیر الحق واجتهاداً " .

آنگاه در ماه شعبان سال مذکور بعزم حج با میرزا محمد
علی بارفروشی از شیراز بطریق بوشهر و دریا رفته و در موسم
حج در مجمع عظیم حجّاج ممالک متنوعه نیز دعوت خود را
شناساند و جمعی از شاهیر فرمانروایان و حکمرانان مانند
شریف مکه و والی خوزستان و حاجی سلیمان خان افشار
و غیرهم را بارسال توقیعات و میرزا محیط کرمانی از ارشد
افاضل شیخیه و مدعی قیام مقام سید در کربلارا بمحاجه
و الزام به مباحله و حاجی سید علی کرمانی و حاجی سید

جعفر کشفی و غیرهما از فحول علماء روحانی را به ابلاغ آیات
و بینات دعوت فرمود و ابلاغی برای عامه فقها و مجتهدین
مشحون حجج و بینات حکیمه فرستاد و برای بیشتر از آنان
و دیگر ارکان نامه های خصوصی ارسال داشت و در اثنا سفر
آثار بسیار که از آنجمله کتاب الروح در هفتصد سوره است
صادر کرد و صوت و صیتش منتشر گشت و از آنسو اصحاب
اولین مذکور خصوصاً اول من آمن ملا محمد حسین بشرویه در
اصفهان و کاشان و طهران و بلاد خراسان و ملا یوسف علی در
آذربایجان و ملا عبد الجلیل در قزوین و ملا علی بسطامی
ثانی من آمن و نیز قرة العین در عراق جمعی کثیر از فضلا
و رجال و غیرهم از عرب و عجم و دیگران را مهتدی ساختند
و آن حضرت را بلقب سید باب که قبلاً در زیارتنامه ها
و ادعیه مأثوره امامیه ائمه و خصوصاً صاحب الزمان منتظر را
بعبارات " ابواب التقی " و " السلام علیک یا باب الله "
میخواندند و هم عامه مؤمنین پیروان این امر بعنوان بابیه
نزد اهالی شهرت یافتند و طبق مندرج در کلمات و آیات
خود آنحضرت وی را نائبی مخصوص و زبشأن و مقدر از جانب
آن حجت غائب غالباً معتقد بودند .

و حضرت بهاء الله را نیز ملا محمد حسین در طهران
ابلاغ امر و ارسال کتاب و صحیفه کرد و آن حضرت این امر را

که مقدمه و آغاز به هدف و نوایای مکنونه الهیه و الهامات جلیله اثر بود اعتراف به صدق و حقیقتش فرمود و از آنگاه به نشر و تحکیم و مساعدت و تعمیم قیام نمود و از صریح منظور اعظم خود ذکر نکرده دعوت بامر باب همی نمود و از اعظم رجال حامیان و افضل و اہم و اول بزرگان بابیہ قرار گرفت و امر بدیع به مؤسس ظاهر و مؤید باطن خود بسرعت پیش رفت .

فاش شدن پیشرفت امر بدیع و مقاومت دولت

و مجتہدین و تبعید و سجن حضرت باب

و چون دعوت و مایذعی الیہ فاش شد مجتہدین منتقدین همان اقوال و اعمال در حق شیخ احساسی و سیدرشتی را بنوع موگدتر تکرار کرده و بعنوان بطلان ادعا ارتباط مخصوص بالطیفہ امامت و ناروائی اتیان معارف و آثار و آیات و دستورهای تازه و عدم صحت انفتاح باب علم و انقضاء دوره ظن و فتاوی و کتب فقہا و تقلید جهلاء ، و نیز فساد بی اعتقادی نسبت به معراج جسمانی پیغمبر و نسبت به کیفیات جسمانیہ عالم دیگر و نیز غلو در حق ائمه اثنا عشر و ہم در حق شیخ و سید رئیس و مرعوس آن آئین را ضال و مضل خواندند و آثار و آیات

جدیدہ را نامطابق با قوانین و علوم متداولہ نزد خودشان و مشوش و پریشان نمودند و آن حضرت را آشفته و مجنون گفتند . (۱)

و شیخ محمد حسن نجفی از بزرگترین مجتہدین کہ عامل بزرگ تکفیر و تذلیل شیخ و سید بود و ملاحظی بسطامی را تکفیر کرده مانع از اقامت در کربلا شد و بتوسل بحکومت عثمانیہ بیفداد راند کہ چندی در آنجا محبوس شد ولی عدہ کثیر از عرب و عجم ساکن عراق را بابی نمود . و حکومت او را از عراق نفی به کرکوک کرد و آن مظلوم در محبس درگذشته قربانسی امر جدید گردید .

وقرة العین و برخی از همراهانش نیز در کربلا دچار تعرض و تضییق شدند و او را بیفداد بردند و چون در آنجا با عرفان و بیان و برهانی قوی همی نشر امر جدید نمود حکومت عثمانیہ او را بعداً با عدہ ای از همراهانش به سرحد ایران

(۱) وقد ظهر جماعة في هذا العصر ١٢٦١ من غلاة الشيعة لقبوا انفسهم بالبابية لهم في هذا الباب فصول يحكم بتكفير معتقد هاكل عاقل وقد كان يتمكن عزمهم في العراق لولا همسة واليه النجيب فقد خزلهم نصره الله وشتت شملهم و افسد عظمهم فجزاه الله عن الاسلام خيراً .

دی
(کتاب روح المعانی للمفتی الوسی البغدادی)

اخراج کرد و حاجی میرزا آقاسی شخص اول دولت که در کتاب
 بخطاب " یا وزیرالملك خف عن الله الذی لا اله الا هو الحق
 واعزل نفسك عن الملك فاتا نحن نرت الارض ومن علیها باذن
 الله الحكيم وانه قد كان بالحق عليك شهيدا " مخاطب شد
 در مقابل عقیده صوفیانه و ریاست خود سرانه خویش آن چنین
 اقتدار روحانی را نتوانست دید و بمخالفت پرداخت و توفیق
 را که حضرت از شیراز در همان شهر اولیه بواسطه ملاحسین
 بشرویه فرستاد مانع از وصول به محمد شاه شد که خالی از
 توجهات بخدا و احساسات روحانی نبود و خود نیز جواب
 نوشت بلکه اقامت ملاحسین و نشر دعوت در طهران را نیز
 مخالفت کرد . و حضرت همینکه در اواخر ربیع الثانی سال
 هزار و بیست و شصت و یک بیوشهر رسید توقیفی بسلطان
 عبدالحمید پادشاه عثمانی فرستاد و نیز توقیفی دیگر
 به محمد شاه و هم برای حاجی میرزا آقاسی ارسال داشت
 و حاجی میرزا محمدعلی بارفروشی را با توقیف و پیام خاتم
 به شیراز گسیل کرده توسط حاجی سیدعلی خال به مؤننین
 دستور افشاء دعوت و اجراء شماتر سبعه داد که از آنجمله
 حرمت شرب دخان و حسن اعتیاد به شرب چای قلیل برجای
 بعضی مشروبات مضره بود و شرب دخان را نفخ الشیطان
 و بل الخان یعنی عمل حاجی محمد کریم خان که عادت مفرط

به شرب غلیان داشت خوانده و چون چای در ایران جدید
 بود و در مابین بابیان متداول گردید مردم خرافاتی گمان
 بردند که چای را در نشر سریع بابیت تأثیری است .

و ملا صادق مقدس خراسانی از علماء مجاز نزد حاجی سید
 کاظم که در اصفهان امامت جماعت و تدریس داشت و بواسطه
 ملاحسین مهتدی شده با تلمیذ جدید البابیش بشیراز آمده
 منتظر ورود آنحضرت بماند و در مسجد افشاء دعوت کرده
 کتاب بر مردم بخواند و مردم متعصب و ملاها شورش کرده ویرا
 از منبر پائین کشیدند و مأمورین وی را با ملاعلی اکبر و حاجی
 میرزا محمدعلی نزد والی فارس حسینخان ایروانی قسّ القلب
 متجاهر بفسق و از بستگان حاجی میرزا آقاسی و از رجال
 معظم دولت بردند و او بازخواست و ضرب شدید کرده محاسن
 سوزانده بر بینی مهار و بر حمار سوار از بلد بیرون راندند
 و گماشتگان بفرستاده حضرت را ازین راه بشهر و دارالحکوه
 رساندند و در محضر ملاها بازخواست و تشدد کرد و گماشتگان
 لطمه زدند ولی خال اوسط بدارالحکوه آمده تعهد و الزام
 سپرده بخانه برد که با خود نگاه داشته از نشر دعوت باز دارد
 و پس از چند روز در مسجد وکیل ساخت کریمخان زند وکیل که
 شیخ ابوتراب امام جمعه سلیم النفس امامت میکرد اجتماع
 نموده حضرت را برای تبری از عقیدت و در مجمع عموم بیاوردند

تا بمنبر آمده خطبه بلیغه را کرده به ارتفاع مقام شامخ خود از رتبه بابیت و نیابت و وساطت دلالت فرمود . و نیز راجع به بعضی از مواضع مذکوره که مورد نظر فقهاء و متعصبین بود بیاناتی نمود که قانع شدند و بابیان نیز از آن عبارات عمیقۀ مرموزۀ جامع الاطراف که عوام توافقی با خود فهمیدند و لسی در حقیقت ، انشاء مقاصد آنحضرت بود پس سرور گشتند و بدان طریق شهری چند در خانه خال مانده از تعرض و آزار معارضین بیاسود و آثاری متعدّد از قلمش صادر گردید و به اصحاب در بلاد دستور ملاحظات و مراعات احتیاط در مکاتبات و خطابات داد و امر کرد که در استعمال مسائل و معارف در تمامت شئون امر جدید بلامحمد حسین بشرویه در خراسان مراجعه کنند و مقام بابیت با اوست .

و در خلال آن احوال در ایران و عراق روز بروز عدّه بابیان مزید گشت و گروهی از مؤمنین و طالبین با وجود منع آنحضرت بسوی شیراز آمدند و امثال حاجی سید جواد کربلائسی و ملا شیخعلی ترشیزی و میرزا احمد ازغندی و ملا عبد الکریم قزوینی و غیرهم از مشاهیر و اهل علم و فضل که بواسطه حروف حقّی بابی شدند شتافتند و ملا محمد حسین نیز با برخی بدانسو رفت و خواهش اجازت کرده بشیراز در آمده در شبها تشرف حضور و درک فیض موفور یافتند .

و آقاسید یحیی عالم و واعظ بن حاجی سید جعفر کشفی شهسوار مرشاه بشیراز رفته حضور یافته بنام وحید اکبر و صد و شرح بر سوره کوشر سرافراز گردید .
 و در زنجان ملا محمدعلی حجّت پیشوای شهسوار بوصول تو قیعی از آنحضرت ایمان آورد و در یک شب تقریباً سه هزار تن در آن بلد به تبعیت وی بابی شدند .
 و این امور خصوصاً وصول نامه تلیفیه آقاسید یحیی به میرزا الطغلی پیشخدمت شاه و هم اخبار هیجان مجتهدین ایرانی در عراق و بر آشفتن حکومت عثمانی و نیز عرایض ملاها از هرسو مخصوصاً شکایات ملا سعید سعیدالعلما بار فروشی از حاجی میرزا محمدعلی و شکایات حاج محمد کریم خان کسه در مقابل دعوت حضرت سر بمخالفت و معارضت در رد و ابطال برکشید و همه پیروانش بمضامین و مقاومت مستعد و مهیا شدند موجب بیم و اندیشه حاجی میرزا آقاسی گردید و به حسینخان والی مذکور فارس که بر نشانده اش بود دستور جلوگیری داد و ملا جواد نام برغانی ساکن قزوین از وساطت متعصب شیخیه کریمخانیه که اولاً توجه و انجذاب به بابیت اظهار داشت و ثانیاً بعذر و بهانه ای انصراف و انحراف سخت بعمل آورد و نیز بشیراز بالمآل بکمال خصمیت برخی امثال خود را یار کرده بمقاومت پرداخت و بعضی از آثار

آن حضرت را بدست آورده بنظر این و آن رساند و رساله ای در ردّ و اعتراض منتشر نمود و خاطر ملاّها و حکمران رابایشها تاگماشته گان بفرستاد و در شب بیست و یکم شهر رمضان هزارود بیست و شصت ود و از دیوارخانه خال برآمده داخل شدند و با اینکه کسی راجز سید کاظم زنجانی از بابیه با آن حضرت نیافت ایشان را بصوب دارالحکوه کشیدند ولی حاکم و خانواده اش مانند بسیاری دیگر بعلمت بروزها از شهر خارج بودند و دستور آزادی آن حضرت را داد . لذا پس از چندروز آنحضرت با بستگان وداع کرده بعزم طهران و ملاقات شاه با سید کاظم زنجانی مذکور و محمد حسین اردستانی از بابیان سواره از شیراز بیرون راند و چون به قرب اصفهان رسید به حکمران که منوچهرخان معتمد الدوله گرجی مسیحی الاصل از کفّات سُرات رجال دولت بود خبرکرد و او اعزاز و احترام بنمود و میسر سید محمد امام جمعه را به مهمانداری و حمایت واداشت و خانه امام روزان و شبان محلّ ذهاب و ایاب بابیان و طالبان گردید و جمعی از شهر و نواحی بحضور آمده محبت و ایمان یافته و حسب خواهش حکمران و امام رساله اثبات نبوت خاصه و شرح سوره العصر از قرآن صدور یافت و صیت و صوت کرامات و مقامات آن حضرت بنام سید باب یا سید زکّر در السن و افواه افتاد ولی طولی

نکشید که ملاّها حسد انگیزه از التفات بمعارف جدیده تعصّب و احتراز ورزیدند و از فقهاء عراق و فارس نیز مکاتیب مملوّ از تزییل و تکفیر رسید و خواستند فتنه کنند که با حمایت امام و حکمران نتوانستند و ناچار به حاجی میرزا آقاسی نوشتند تا امام را به بیم و هراس انداخت و حکمران آنحضرت را با امام و مشاهیر علما و فقهاء بخانه خود دعوت کرد تا با مذاکرات و مفاوضات فیما بین حسن تفاهم و رفع انضجار حاصل گردد ولی فقهاء حاضر نشدند و فقط بعضی از ملاّها بآنجا آمده بی ارائه فضايل خود برخی مسائل فقهیه متداوله بین مجتهدین اثنی عشریه و عقائد حکمیّه معروفه یونان را که مایه افتخار میدانستند بمیان آوردند و اجوبه بنوع عدم اعتناء بدانگونه مباحث شنیدند و توجه و اقبالی نسبت بعقاید و مباحث بالیه منسوخه ندیدند و حکمران هر قدر خواست ارکان فقهاء و معروفین بعلم را درجائی با آنحضرت مجتمع ساخته خود نیز حاضر باشد آنان نپذیرفتند و نیز بمباهله با آنحضرت که اظهار فرمود تن در ندادند و شهرت گرفت که در هر سه ساعت مقدار هزار بیت از آیات و مناجات و خطب و معارف الهیه به ادق معانی و اعلی بلاغت فارسی یا عربی بنوع بدع و فطرت بدون اعمال رویت و فکر صادر میشود که احدی را توانائی اتیان جمله ای بآن روش نیست . و آن حضرت خود

نیز بهمین امر استدلال و احتجاج مینمود و اگر طرف تعصب میورزید بمباهله میطلبید و عاقبت چون امام از اقامت حضرت بخانه اش عذرخواست به فتنه روی بشدت رفت و فتوای تکفیر صادر کردند و در آن هنگام که از مدت چهل شبانه روز گذشته بود و بظاهر جز رفتن آن حضرت به طهران چاره بنظر نمی رسید حکمران تدبیری بسزا اندیشیده شهرت داد که دولت سید باب را بطهران خواست و او را محاط به سپاهیان بسوی طهران روانه داشت و در شبی برگردانیده در عمارت مختفی و محترم نگهداری کرد و فقط بعضی از بابیان و محترمین را راه میداد و خود استفاضه میکرد و در طریق آسایش و تحصیل رضای آن حضرت همی کوشید و متدرجاً در ایمان به اسلام از طریق بیان جدید و انجذاب بآن حضرت مقامی رسید که خواست بنصرت و اعمال قوت پرداخته شاه و وزیر را ناچار باطاعت سازد ولی ناگهان در شهر ربیع الاول سال هزار و دویست و شصت و سه درگذشت و مدت اختفاء و غیبت چهار ماه شد .

و گرگین خان برادر زاده اش که نیابت حکومت میکشید به حاجی میرزا آقاسی از اقامت آنحضرت خبر داد و ملاهانیز خبر یافتند و حکم تبعید بطهران رسید و گرگین با عجلت تمام و تبدیل مولوی خضرا به کلاه به مسئولیت محمد بیگ

چاپارچی علی اللهی تحت مراقبت سوارانی چند روانه سمت طهران نمود و اول عامل اجرا حکم ظلم تبعید و حبس گردید و در طول طریق چون بعلمت اینکه سواران غالباً ماکولات و اسب سواری را از اهالی معمورات بزور و اجبار میگرفتند راهی طویل پیاده پیموده اساک از غذا نمودند بسی سخت گذشت تا در غره ربیع الثانی هزار و دویست و شصت و سه به کاشان رسیدند و سه شب و دو روز ماندند و حاجی میرزا جانی تاجر کاشانی از بابیان رئیس سواران را راضی کرده در آن شب و روزها حضرت را بخانه خود مهمانداری نمود و گروهی از محترمین و دانایان بلد را بغیض زیارت رساند و عده ای ایمان آوردند . آنگاه سواران با حضرت از کاشان روانه شده در روز دهم ماه مذکور بقلعه کنار گرد رسیدند و همان شب حسب حکم واصل از حاجی میرزا آقاسی بقریه کلین که ملکیش بود انتقال و توقف دادند و پی در پی معدودی از بابیان طهران به لقاء آمدند ولی با معانعت سواران لقاء و مکالمه غالباً میسر نبود و حضرت باب از اینجا نامه ای بشا فرستاده میل خود را بطهران و ملاقاتش اظهار داشت و جواب از حاجی میرزا آقاسی رسید و عذری پیش آورد و با تظاهر احترام و ملاطفت دستور رفتن و استقرار در موطن و مسکن خود ماکو و توصیه به علیخان سردار را ابلاغ کرد .

ولذا در جمادی الاولی از سال مذکور تحت مراقبت محمد بیک و سواران بسوی آذربایجان بردند و آن حضرت حسب اجازه دولت به همراه داشتن دوتن از بابیان، آقاسید حسین یزدی سابق الذکر را با برادرش آقاسید حسن بعنوان خادم و کاتب همراه گرفت و در حوالی قریه سیاه رهن که شبی ماندند و جمعی از بابیان قزوین پی زیارت شتافتند باز نامه هابرای شاه و وزیر و تنی چند از مجتهدین قزوین فرستاد و بابیان قزوین و زنجان محض اطاعت دستور آن حضرت اسلحه نگرفتند و مقاومت نکردند ولی بغایت محزون بودند و اعدای به اعدا گوناگون خود را رسانده زیارت کردند. و از مدتی قبل سوارانی چند بامرحاجی میرزا آقاسی وارد زنجان شده ملامحمد علی حجت را بطهران کشیدند و لذا هنگام عبور حضرت از زنجان در آنجا نبود، و حضرت در میانج نامه ای به بهمن میرزا والی آذربایجان فرستاده اظهار میل اقامت در تبریز نمود ولی تأثیری در قلب والی نشد و پس از چهل روز توقیف در ارگ تبریز به قصبه ماکو وطن حاجی میرزا آقاسی اقصی نقطه سرحد شمال غربی مملکت دارای اهالی غیر متجانس در لغت و فهم نسبت به امر بدیع، برده تسلیم علیخان سرحد دار شد و منتسب فرمانبردار حاجی مذکور دادند که آن مظلوم را با برادران سید حسن و سید حسین یزدی در قلعه محبوس

داشت و مسلمین چند بحراست گماشت و باب قلعه را از بیرون مقلل نمود و کس را راه بانجا نداد و حسب اجازتش روزی یکبار آقاسید حسین بهر خرید حوائج با بعضی از مستحفظین بقصبه میآمد ولی پس از مدتی قلیل پی بمظلومیت حضرت برده از مقامات عبادت و الهیتش اطلاع یافته باب قلعه را روزها نبست و از ورود زائرین ممانعت نکرد چنانچه آقا شیخ حسن زنوزی را خود بحضور آورد و هر یک از زائرین را اجازه اقامت سه روز در قصبه داد و خود در هر روز جمعه بزیارت میآمد فقط احدی از ن اقامت شب در قلعه نیافت. و خبر بسمع بابیان رسید پی در پی بزیارت و استفاضه همی رفتند و از جمله زائرین اوایل ایام سجن ماکو محمد بیک چاپارچی مذکور بود که در طول طریق غایت ایمان و انجذاب حاصل کرده از مأوریت خویش متأثر و نادم شد و توبه و استغفار نموده بخدمت برخاسته همه جا از کرامات و غرائب امور نقل کرد، و در این هنگام بزیارت آمده مورد ملاطفت و مکرمت گردید و آنحضرت نامه ها به شاه و شخص اول فرستاد دعوت را به ابلغ حجت و اتم بیان انجام داده ایشار و انذار همی فرمود و راه ترقیات صوریه و معنویه مملکت را بنمود و در ضمن توقیعی چنین مسطور است :

” ولذا خلقتی الله عن طینه لم یشارك فیها احد واعطانی

ما لا يُدرکه الیالفون ولا یقدر ان یعرفه الموحدون الا بعجز
 صرف عند آیه من آیاتی فوعزته وفضل الله علی قـ
 جعل الله کل مفاتیح الرضوان فی یمینی وکل مفاتیح التمران
 فی شمالی انا النقطۃ الّتی ذُوتَ بِهَا مِنْ ذُوتِ وَاِنِی
 اَنَا وَجْهُ اللّهِ الَّذِی لَا یَبُوتُ خداوند شاهد است که مرا
 علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نموده بودم و در سنه ستین
 قلب مرا مطوّ از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجّت علیسه
 السلام فرمود تا آنکه ظاهر کردم در آن سنه امر مستور و رکن
 مخزون را بشانی که از برای احدی حجّتی باقی نماند لیهلك
 من هلك عن بینةٍ ویحیی من حی عن بینةٍ و در همان سنه
 رسول و کتاب بحضور آنحضرت فرستادم که آنچه لایق بساط
 سلطنت است در امر حجّت اقدام نمائید و از آنجائیکه مشیة
 اللّهِ بر ظهور فتنه صَمَاءَ رُحَمَاءَ عَمَاءَ طَخِیَاءَ قرار گرفته بود
 بحضور نرسانیده اند و مانع شده اند اشخاصی که خود را
 دولت خواه دانسته اند تا الآن که قریب چهار سال است
 کما هو حقّه احدی بحضور معروض نداشته مجمل قول آنچه
 انسان تمّی دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر
 کشف حجاب شود محبوب گل منم انتهی .
 و آنحضرت را حاجی میرزا آقاسی بعد از نه ماه سجن ماکو
 چنانچه میآوریم به سجن چهریق انتقال داد که تا منتهای
 ایام در آنجا سجون بودند .

اوضاع و احکام بابیه در سه سال اول از دوره

حضرت باب طلع شریعت بیان

چنانچه از ما ذکر نتیجه بیرون میآید، گذشته از مقام
 عظیم روحانی و تقوی و عصمت و عبادت شخص حضرت بـباب
 و مقام علمیت و نقاوت و صمیمیت و جانفشانی اصحاب عالیقدر ایشان
 و علاوه رقت و دقت و مؤثریت و کثرت آیات و بیاناتش، اوضاع
 پرمفیده کشوری و اجتماعی و دینی ایران و ظلم و ستمهای
 بی پایان و اثقال تقالید و خرافات و تضییقات ملایان با تطبیق
 و ترکیب بیکدیگر هر خفته را بیدار و هر مرغ پریسته هوشیاری
 را بصوب این نهضت رهسپار میساخت و لذا امر بدیع تا آخر
 سه سال اول یعنی نیمه دوره حضرت باب باوج ترقی رسید
 و از تطوّرات صغرسن و ملاحظات تقیه و حکمت تاحدی بیرون
 آمده قدم بسوی بلوغ و کمال میگذاشت و چنان بنظر میآمد که
 اگر بعارضه شدیدی بر نخورد شاید ایران را منقلب و مجدّد
 سازد و در آن مدت غالب آثار مقدسه برای تأسیس اساس تجدید
 افکار و تنویر ضمائر و اسرار و پوشاندن لباس نوینی از عرفان
 بعرضه ظهور آمد .

و کتاب شریعت رساله اصول و فروع آن حضرت بود که

اصلاً بعربی صادر گردید و ملا محمد تقی هروی از علماء بابی آنرا بفارسی ترجمه نمود و بجز چند احکام و آداب نوین چیزی ناسخ سوابق وجود نداشت . و نام بابی ، آزاد هُحق پرستی منضجر و متنقّر از دستۀ یفماگران مستی بدولت و دستۀ دیگر خرافاتیان ریاکار مستی بعلماء ملت را در نظر مصوّر و مجسم میکرد و امر بابی جلوه تصفیه و ترفیع و تکمیل اثناعشریه و رفع جهالات و بدع آن مینمود ، فی المثل بابیان بعلاوه صلوات خمس فرائض ، صلوات نوافل را نیز ادا میکردند و مداوم با وضو بودند و در سجده نماز علاوه از جبهه بینی رانیز بر مهر تربیت حسینی قرار میدادند و علاوه از محرّمات اسلامیها ز مکروهات نیز اجتناب میکردند ، و بجز عده ای از عالیمقداران مؤمنان که مقام آنحضرت و هدف امرش را کما هو حقّه میدانستند ولی مأمور بکتمان و ملاحظه احتیاط بودند تا موقع فرا رسد و حجاب از چهره مقصود برافتد ، کثیری هنوز معتقد بامام پنهان بوده آن حضرت را شاید بابی اعظم از شیخ احساسی و سیدرشتی میپنداشتند . چنانچه صورت سئوالاتی که بعضی از اجله اصحاب در اینخصوص از آن حضرت کردند نشان میدهد و لذا در این دوره فتوای قتل و شهادتی رخ نداد فقط واقعه حاجی ملا تقی برغانی در اواخر ایّام است که عنقریب علت آنرا میآوریم و نیز در این دور اختلاف و هیجانی

در داخله بابیه جز قضیه مذکور ملاجواد واعظ برغانی که مرتد از بابیت شده رساله ردیه نوشت و قره العین جواب نگاشت و نیز واقعه بین قره العین و اصحابش و بین دیگر بابیان که عنقریب میآوریم نبود .

ولی در نیمه اخیر دوره حضرت باب یعنی در سال چهارم کتاب و شریعت بیان در سجن ماکو صد دریافت که امر بدیع را آئینی مستقل و مقدر همانند اسلام و یا بعبارت دیگر اسلامی نوین در ایران و عراق برقرار کرد که نسبتش بهمه ادیان و ملل عالم حتی توده مسلمانان و از آنجمله شیعیان مانند نسبت اسلام بطل اقدم و همان سلوک و نظر میاشد و مبنی بر توحید تنزیهی صرف و بیشتر از اسلام مستفراق در الوهیت و شئون و اوصاف و نعوتش بحدی که تمام آثار تکوینی و تشریحی بیان در ستایش الله میاشد و نیز معتقد به رجعت اسلام و اولیائش بنوع اکمل و الطف در حق خود و اولیاء خود است و ارکان شئون و مقدّسات اسلامی نوین حسب ایجاب زمان و زمین برپا گردید و کتاب بیان فارسی بمنزله تبیین و تفصیل بیان عربی است و آنها بر نوزده واحد و هر واحد بر نوزده باب ترتیب یافته اند و این تطبیق با علم الحروف الابدیه است که آنحضرت غالباً امور را بر آن تطبیق مینمود و وجه اهمیت عدد نوزده این است که اعمده و ارکان این نهضت بدیعه یعنی

آن حضرت واصحاب اولینش نوزده بودند . و عدد نوزده را برای این واحد خواند که مجموع عدد ابجدی کلمه واحد نوزده است و هم مطابق با شمار حروف جطه توحیدیه کلمه « لا اله الا الله حقاً حقاً » بیان فرمود . و نیز در رقوم هندسی نوزده ، چون نه و یک جمع شوند ده باشد که همان یک با صفر است پس عدد نوزده رمز وحدت میباشد و حاصل نوزده در نفسش را گلشنی خواند که عدد حروف ابجدی این کلمه سیصد و شصت و یک ، پس رمز جمع و کمال میباشد . و نظّم اساس سال و ماه نیز بهمین ترتیب است یعنی سال شمسی شروع از نوروز مرتب بر نوزده ماه و هر ماهی نوزده روز میباشد و چهار روزیاد ربعی از سنین با کیسه پنج روز اضافه و زاید بر ماهها گذارده میشود و هر ماه و هر روز نامی از اسماء الله دارند .

و نیز در بیان تاریخی جدید که بنام تاریخ بیانی خوانده میشود از سال دعوت آنحضرت شروع و برقرار گردید و آنحضرت حتی بابیان راهم هر یک بنامی بدیع با تطبیق به اسمشان از حیث عدد ابجدی حروف میخواندند چنانکه محمد را نبیل و یحیی را وحید و شیخعلی را عظیم و اسد را دینان گفتند و حتی ماه کوه را به جبل باسط و بعداً چهریق را به جبل شدید مستوی نمودند .

و نیز در فلسفه البیان نام آنحضرت نقطه و نقطه البیان یا نقطه با و مقامش مظهر نقطه اولیه و مشیت کلیه و اصحاب اولیه هیجده گانه که زنده و جاوید اند و در شمار مطابق شمار حروف ابجدی کلمه « حق » و هر یک بمنزله حرفی حاصل از همان نقطه واحده مركزیه میباشد . مظاهر مراتب مابعد مشیت و بنام حروف حق و رجعت رسالت و امامت و نوابا و رتبه مؤمنین بعد از واحد اول مرایا و شهداء و اولیاء است . و در ادیان اخری نیز بر همین منوال چنانچه حضرت محمّد نقطه فا و فرقان و حضرت مسیح نقطه الف و انجیل و حضرت موسی نقطه تا و تورات اند . و نیز در بیان بشارت ظهوری اعظم و امنع و اقدس داده بنام من ینظره الله خوانند و بتکرار و تفصیل و توضیح امر بایمان با و بدون لیم و بهم نمود . و بالجمله کتاب بیان یگانه کتاب دینی منظم و مرتب و سیب شده بدست مؤسس و ناسخ ماسلف میباشد که بر اساس فلسفی دقیق روحانی بدیعی قرار گرفت و از حیث لفظ و اسلوب نوین و مبتکر و تکرار و زیاده بیحاصل و درغایت لطافت و مؤدّب بنوعی که ذکر شئی مکروه در آن دیده نمیشود و معارف محدود آن درغایت علوّ و حریت و سهولت میباشد ولی متأسفانه بعلمت عدم کفایت ایام کوتاه حیات ظاهریّه و احاطه بانواع مصائب بانجام و ختام نرسید .

و نیز آنحضرت در ایام ماکو و تبریز شفاهاً و کتباً خود را بعنوان مهدویت و قائمیت ستودند و این عقیدت در زبان بابیان و شهره نزد معاندان شد و برای اضطهاد و عناد عذر و بهانه قویّه پیدا کردند و بابیان ضعیف الایمان نیز نتوانستند عدم وجود محمد بن الحسن را عقیده کنند و آثار کثیره سابقه را در خصوص محمد بن الحسن حمل بر وجود در عالم مثال نمایند لذا بعضی از قبیل حاجی ملا عبد الخالق یزدی و ملا محمد تقی هروی مذکور و غیرهما تبری و انحراف از بابیت نمودند .

قیام قرّة العین اصطکاک بابیان با اهل عداوت از

ملت و دولت و وقوع غزوات و شهادت

قرّة العین ادیبه شاعره فاضله از اصحاب اولیه که از حروف حق حضرت نقطه البیان شد در کربلا با داعیه نقطه علم و معرفت معنویه خود ، بساط تدریس علوم دینیّه گسترده گروهی از رجال و نسوان بای نزدش تلمذ کردند و باو معتقد و پیرو شدند و او چون پشت پا بحدود زائده و عقائد خرافیه زده رایت حریت از آن امور برافراخت و به حجاب اهمیت نداد و تقالید ماه محرّم را اعتنا ننمود و راجع بعقاید فشار

قبر و سئوال و غیرهما و امور مرتبط بجنّت و جحیم و امثالها توضیح و نصیحت گفت و در اجتناب از دخان تشدد و تأکید کرد ، عده ای از بابیان نارس یا او مخالف شدند و شفاهاً و کتباً او را تکفیر و تحقیر نمودند و شکایات از او ب ماکو نزد حضرت فرستادند و گرچه توقیعات امر با احترام نسبت بسوی در جوابشان رسید و او را نیز امر ب تخفیف در اسراع در این امر دادند و فتنه آرام شد ولی باز در قلوب برخی از متعصبین عدم رضایت نسبت بآن مظلومه آزاده شهبه باقی بود چنانکه برایش بعداً در قزوین و بدشت نیز نظیر واقعه مذکوره پیش آمد تا آنکه بنوع مذکور مجتهدین شیعی کربلا که مانند هم مسلکان خود در دیگر بلاد عراق و ایران از نفوذ بابیه باندیشه افتادند و همه جا محض آنکه بدع و احکام متزاید مولوده از فتاویشان را رد کردند نسبت به خروج از اسلام بلکه بی دین خواندند و باجرا امر حکومت عثمانی وی را ببغداد فرستادند و در آنجا نیز چون مناظره با علمای شیعه و ستسی کرد و بعضی را مقبل نسبت بامر بابی نمود و جوش و خروشش بپاساخت بالاخره در اوائل سال هزار و بیست و شصت و سه وی را تبعید بایران کردند و باجمعی از رجال مسلح عرب و عجم بابی از تلامذه و پیروان خود بحالی که در بلاد عرض را مناظره با فقها و رؤسا کرده معدودی از اهالی بابی و یامحب

بآن شدند و گردباد فتنه در غالب منازل برخاست و وصول این اخبار مزید شدت شوهرش ملا محمد قزوینی و پدرش و همسر و عمویش حاجی ملا محمد تقی مجتهد پدر ملا محمد مذکور گردید .

بالاخره با جمعی از همان همزمان بقزوین درآمد و شوهر مذکور را با اولاد دور کرده بخانه پدر خود حاجی ملا محمد صالح مجتهد بماند و در جماع بابیان شمع درخشان و بلبل هزارستان گردید و خویشان و بستگان را که زن و مرد ملا و ملائیک بودند بمنظره و محاجه مغلوب کرد و عموی پدر شوهرش حاجی ملا محمد تقی مذکور که مجتهد متنفذ متعصب شدید العداوة نسبت به شیخ اجسائی بود باشد عداوت نسبت به شیخیه و بابیه قیام کرد و نیران عصبیتشان بر افروخت و در عین حال از پیروان و همراهان جسور و دلیرش بسی اندیشه داشتند ولی حاجی ملا تقی بسبب و لعن شیخ و سید و حضرت باب و ضرب و آزار بابیان پرداخت و آثار تعرض نسبت به قره العین هم نمایان بود چنانکه حس دفاع و انتقام را بیدار میساخت و با نفرتی که شیخیه و خصوصاً بابیه از توده مجتهدین و فقها و بقولشان اهل ظن و علماء سوء داشتند و با جسارت از خود گذشتگی که امر بدیع در آنان گذاشت آنچه را که واقع شد هر صاحب حدسی پیش بینی میکرد . و لذا ناگهان در شهر ذیقعدہ از سال ۱۲۶۳ مذکور وی را بامداد

در مسجدش غوطه وردرخون دیدند و پسرش ملا محمد و بستگان ویرا بخانه برده در بسترانداخته بمعالجه پرداختند ولی جروح شدید نیزه که در قفا و پهلو و حلق و دهان داشت التیام نپذیرفت و بخانه های بابیان شهر ریخته زدند و بردند و هر که را یافتند بدار الحکومه کشیده در بند نهادند و هر که از بابیان توانست سربکوه و بیابان نهاد و قره العین را که موجب و آمر میدانستند و جنایت را به پیروان و همراهان مذکور نسبت میدادند از خانه پدری که بحال مراقبت اعداء بسر میرد نیز بی قصاص بدار الحکومه آوردند و در حینی که بصدد تعذیب خادمه اش بهراستنطاق و تحقیق برآمدند شخص شجاع ناشناسی که ملا عبداللہ نام اصلیش گفتند و بنام میرزا صالح خود را شناساند بین جمع آمده بصوت جلی و بی پروا اعتراف و اقرار بارتکاب کرد و با قرائن و علامات واضحه صدق ادعا و افتخار بعمل خود را ثابت نمود که اورا نیز به بند کشیدند .

و ملا محمد با گروهی از گماشتگان حکومتی پنج تن مظنون از مابین محبوسین را برای رساندن بطهران سوق داد که باین نام و نشان بودند : نخست حاجی اسد اللہ فرهادی قزوینی که اجتماع بابیان با حضور قره العین در خانه اش میشد و مصاریف میداد و در روز ورود قره العین با همراهانش

بقزوين استقبال کرده میخواست همه را پذیرائی نماید و چهار برادرزاده که دامادانش بودند خصوصا آقاهادی نام ارشد اخوان بغایت رشید و دلیر بود و اگر در این هنگامه نمیگریخت ملا محمد اورانیز دستگیر و روانه طهران میکرد دیگر حاجی ملا طاهر شیرازی و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ صالح عرب که هرسه از همراگان قره العین از عراق آمدند و دیگر ملا عبدالله یا میرزا صالح مذکور و همه را دست بسته بطهران رساندند . و میرزا صالح را حسب اقدامات حضرت بهاء الله در طهران صاحب دیوان شیرازی بخانه خود قبول کرده به بند نهاد و چهار دیگر را در محبس دولتی بنام کردند و میرزا صالح نیم شبی از حبس رهید و گریخت و ملا محمد نزد شاه و حاجی میرزا آقاسی و مجتهدین طهران زهاب و ایاب کرده اصرار داشت که آن چهار را بخون پدر بکشد و به فتوای مجتهد ان رجوع شد و چون قاتل مقرر بگریخت فتوای قتل دیگران بدست نیاورد و عاقبت خود بمحبس رفته جسد مرده حاجی اسد الله پیر بیچاره ناتوان را بیرون فرستاد . و نیز از حاجی میرزا آقاسی اجازه گرفت که تنی از آن سه دیگر را بقتل آرد و لذا شیخ صالح عرب را بمیدان تخته پل معروف جای سبزه میدان امروز طهران دم توپ نهاده هلاک کردند و قطعات جسد را بخاک سپردند . و جسد بیجان حاجی

اسد الله فرهادی پیر ناتوان را تسلیم متعلقانش کرد تا مدفون ساختند . و برای قتل باقی ماندگان چندان کوشید و تشبیه کرد تا به اقدام بعضی راه فریب جست و دود دیگر را بحیله و تزویر با تنی گماشته دولت بقزوين برد تا در قبر پدر گردانده نجات بخشد ولی در آنجا اهالی را تحریک کرده ریختند کشتند و سوختند و معذک بصدد قتل قره العین بود ولی آقاهادی فرهادی مذکور بدستیاری زوجه خود بسا دستور حضرت بهاء الله از طهران وی را از خانه پدری بدر آورد و با برخی همراگان از قزوين خارج کرده سواره گریزانده بطهران نزد آنحضرت رساند و قره العین در طهران بانظر وی محفوظ و مکتوم ماند .

و حضرت بهاء الله با صرف مال و نقود و تدابیری که برای محبوسین مذکور قزوين بعمل آوردند خود نیز بحبس دولتی افتاد ولی زود مستخلص گردید و این اولین اصطکاک بابیان با معاندان و قتل مجتهد شهیر و قتل قسی چند تن از بابیان کافی بود که حس انزجار را از طرفین برانگیزاند و موجب خونریزیهای دیگری شود که بی دریی بنمایش آمدند .

و در آنحال که حضرت نقطه درسجن ماکو از رفتار حاجی میرزا آقاسی و فقهاء نسبت به امر بدیع محزون و متغیر الحال و بابیه خصوصا شجعمان و دلیران سرشار از حمیت و غیرت

و از آنسو فقهاء و معاندین از واقعه حاجی ملامحمد تقی بغایت خشمناک از بابیه بودند ملامحمد حسین بشرویه از ^{مشهد} پی دیدار آنحضرت خود را بسجن ماکورساند و درک لقا نمود و از مشاهده و استماع احوال و اقوال عظیمه و تأثر از غربت و کربت ظاهره عزیزمتش به اعلیٰ درجه قیام و جانفشانی قرار گرفت و پس از عرض مایلزم و اخذ دستوره‌های مهم با تحصیل اجازت اجتماع و قیام بابیان در خراسان از محضر انور خارج شد و امر علیکم بارض الخاء خطاب به عامه بابیه صادر گردید و هنوز در تبریز بود اطلاع حاصل کرد که حسب الامر حاجی میرزا آقاسی آنحضرت را از سجن ماکو به سجن چهریق و تسلیم به یحیی خان کرد سرحد دار نقل دادند و این در جمادی الاولی سال هزار و بیست و شصت و چهار واقع شد . و علت آن بود که حاجی میرزا آقاسی از ساهل و تسامح علیخان در حصر و تضییق آنحضرت و عدم رضایتش در تصدی آکار و از قیام ملاها بتمام منافرت و مقاومت با بابیه و از برافروختگی بابیان اندیشه ناک شده آنحضرت را به اقصای سرحد شمال غربی آذربایجان یعنی چهریق و تسلیم کرد آن منتقل ساخت . و ملاحسین بشرویه از آذربایجان بطهریق مازندران عودت کرد و در بار فروش بر حاجی میرزا محمد علی ورود نمود و چند روزی اقامت کرد و از ملاقاتش با بابیان آنجا

که همه در ارادت بحاجی بودند سرور گردید و شب در مذاکرات و رازگویی با وی مطلع شد که آنجناب بعلاوه صحابت و قربت مخصوصه و معنویه اش با حضرت نقطه خود نیز مقامات علیا و الهامات و کلمات بغایت زیبا دارد و از ملاحظه و مطالعه آنها دل به ایمانش گروگان داد و با غیبت و مسجونیت حضرت نقطه از قیام و قیادت وی شادمان گشته آنرا تأیید و تقدیری از عالم غیب دیده پی نصرت و انجام اراده اش ^{بستان} و از آن به بعد مانند وزیر و سرسپهی برایش گردید و ذره ای از اشارت و امرش تخلف ننمود و با بعضی ملاهای بار فروش خصوصاً سعید العلماء که با حضرت حاجی تعصب و عناد میورزید مناظره کرد و آنان بجوشش و بصد مدافعه از حاجی و بابیت برآمدند و ملاحسین حسب امر وی بسوی مشهد شتافت و حاجی نیز با جمعی از اصحابش از عقب رفت و در مشهد بخانه میرزا محمد باقر هراتی از ملاهای باتمّول و شجاعت بابیه قرار گرفتند که خانهای را برای این منظور بهاداشت و بعداً بنام بیت بابیه شهرت یافت و در آنجا عده هفتاد و دو تن از بابیان دلیر مسلح بلاد مجتمع شدند و ندا امر جدید را مرتفع ساختند و ادله و اسناد گفتند و اخبار و آیات خواندند و بعضی معاندین متعرض را تنبیه و تأدیب نمودند و نوبتی تنی از بابیان را با ملاها ضرب و بینی مهار

کرده در بازارها گردانند و آن عده بابیان باجاست حضرت حاجی کفن برتن و شمشیر عریان بدست رفته مجتعمین را راندند و جرح و قتل واقع شد و مضروب و مجروح مذکور از بابیان مستخلص گردید و ملاها و اهالی شکایت بوالی که شهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله بود کردند و او ملاحسین را توقیف با احترام نمود و حکم تفرق داد . و حاجی با اصحابش و برخی دیگر از بابیه بسوی مازندران برگشت و جمعیت متفرق شدند .

و همینکه به بدشت در قرب شاهرود رسید باجمعی که نیز از مشهد برگشتند و گروهی که حسب حکم " علیکم بارض الخاء " بدانسو میرفتند اجتماعی در آنجا شد که متجاوز از هشتاد تن از بابیان دلیر مسلح در مدت تقریباً بیست شبانه روز مجتمع بودند و حضرت بهاء الله که چون قره العین و اصحابش از طهران برای خراسان روانه میشدند مساعدت فرموده مصارف داد و خود نیز با ملازم از پی آمده آن جمعیت را در آن مدت در سه باغ جداگانه اقامتگاه و مخارج عطا و ضیافت نمود تا باهم اجتماع و مصاحبه و مذاکره بعمل آورند که از آن نتایج صالحه بسیاری برای این امر شد که یکی از آنها آشنائی بیشتر ارکان بابیت نسبت به مقامات معنویه مکتوبه حضرت بهاء الله بود و با آنکه همه را بحضرت باب و دستورهايش

میخواندند تذکری نیز به نیروی باطنه بهائیه یافتند و لقب بهاء برای آنحضرت و نیز لقب قدوس برای حاجی میرزا محمدعلی بارفروشی و اسم طاهره برای قره العین و القابی دیگر مانند سر الوجود و غیره برای عده دیگر از ارکان در آنجا شیوع یافت . و در آن میان سه دسته مختلف المسلك از بابیان بودند :

دسته اکثریت مخلصین حضرت قدوس بودند که مقامی عظیم الهی و الهام ربانی در او معتقد بوده گاهی بعنوان نفس زکیه قائم ارض جیلان و نیز طبریّه و جزیره خضراء و یا مسیح حضور میخواندند و امر و دستورش را عین دستور حضرت نقطه و تجلیش میدانستند و در عبادات و اعتقادات دینیّه و مناجات های جلیه مبرم و ساعی بودند .

دسته اقلیت قرتیّه عقیده مندان جناب طاهره قره العین مذکور بودند و او در بدشت بنصرت پیروانش حسب اسلوب خود که خرق حجب اوهام و جهالات بود پرده برانداخته حجاب بیفکند و نداء حریت از قیود تقالید بزبان شعری خود برکشید و سد عادات و عبادات رسومیّه ملاهای شیعه که تا آن زمان حتی بین بابیه متداول بود بشکست و نسخ احکام و فتاوی قبلیه را اعلان داد و مابین او و حضرت قدوس مناظره و مباحثه بشدت وقوع یافت .

و دسته دیگر بی طرف نسبت بهرد و طرف بودند .
 وگرچه در این مرحله انقلاب و تغیر و تطوّر و ترقی و رشید^۱
 معدودی از نارسیدگان رفتند ولی بالاخره با روح اتفاق که
 در کالبد عقیده داشتند و حضرت بهاء الله تائید میفرمود
 موافقت و وحدت برقرار ماند و مجتمعاً با سرود و سرور و تغنی
 بسرودهای شعریه قرّة العین بقریه نیالا اول خاک هزار
 جریب مازندران رسیدند و در آنجا بیاسودند ولی نیمه شب
 اهالی با خشم و عصبیت بسیار بی خبر و غافلگیر هجوم آورد^۲
 بسترها ریختند و آنان را مکسور و مجروح و متفرق ساختند
 و غارت کردند و حضرت بهاء الله قیام فرموده بمکالمه با بزرگ
 محل مردم را دور و بعضی از اموال بغارت رفترا مسترد
 داشت و در واقعه نیالا بعضی از مجروحین بابی درگذشتند
 و هریک بسوی محال خود مراجعت کردند و قرّة العین طاهره
 باتفاق بعضی حسب تعیین حضرت بهاء الله برای اقامت
 و آسایش و عزلت به دهی در نور رفته قرار گرفت و حضرت قدس
 با اصحابش بیبارفروش شتافت و در آنجا دچار تعرضات سعید^۳
 و ملاهای دیگر شد چنانکه حکمران مازندران وی را به ساری
 طلبید و در خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد آنجا توقیف
 کرد . و در اثر واقعات مذکور خراسان و بدشت و نیالا
 ابلاغ و اعلان امر بدیع بحدی کامل صورت گرفت و هم نیروی

ظاهر و باطن با بیان و اشخاص بلند مرتبه شان به مردم آشکار
 و عیان گردید و هم تحوّل و تطوّر و اتحاد در جامعه برقرار
 گشت و نارسیدگان از میان رفتند و از آنسو مردمان متعصب
 و کهنه خصوصاً جماعت ملاها و مخصوصاً حاجی میرزا آقاسی
 بشدت تعصب و غضب آمدند و بیشتر بصدد حطه و هجوم و
 تعرض برآمدند و مفتربانه در حق طاهره سخنان شدید
 منتشر ساختند و در آن احوال حضرت نقطه در سجن چهریق
 تحت مراقبت یحیی خان نظیر ایام ما کوبسرمیبرد و توقیعات
 شدید از آثارشان خطاب به حاجی میرزا آقاسی انتشار
 یافت که در آن جمله مسطور است :

”فاعلم يا ايها الكافر بالله والمشرک باياته والمعرض عن
 جنبه والمستكبر فمهلاً يا عدو الله وعدو اوليائه
 اما تعلم ما فعلت ولقد اعرضت عن هو مولاك فيا ايها
 المغتر بنار السجين ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل
 الظالمون ” .

ولذا حاجی میرزا آقاسی بوالی آذربایجان ناصرالدین
 میرزا ولیعهد دستور داد که ملاها در تبریز انجمن کسوده
 با آنحضرت مقابله و مکالمه نمایند و فتوی دهند و لاجرم
 مأمورین شدید آنحضرت را از جبل شدید بعزم تبریز آوردند
 و توقیع مصرح و مبین مقام قائمیت معهوده آنحضرت خطاب

بعموم بابیان درچنان حال درقرب تبریز صد دریافت و لذا ملاهای تبریز یا آنحضرت مقابله و مناظره کردند ولی پرسش و روش تحقیر و توهین و استهزا نمودند و بالاخره حکم بتعزیر و ضرب دادند و سنیدعلی اصغر شیخ الاسلام درخانه خود برد و چوب به پاها زد آنگاه بسجن چهریق کماکان محبوس بداشتند و درنامه ای تفصیل اوضاع مجلس استنطاق و تحقیق مذکور که ولیعهد برای پدرفرستاد با اینکه بسیاری ازحقائق امور را نشناخت و یاننگاشت تصریح است که درچنان محضر شدید مقام مهدویتش را مستدلاً بیان نمودند و ازاین هنگام مقابله و مقاتله و مهاجمت ملایان و قیام مسلح بابیان باوج خود رسید .

ونخست ملاحسین بشرویه پس از استخلاص از توقیف حکومت خراسان حسب شورش مجتهدان و امر حکمران بسا معدود دیست و دوتن از بابیان که غالباً از طبقه علماء و فضلاء و تجار و زراع عابد و زاهد بودند مسلحاً در شعبان سال هزارودویست و شصت و چهار از مشهد بیرون آمد و بمعزم خدمت حضرت قدوس روانه مازندران گردید و درین طریق نیز معدودی جدید ایمان آورده بآنان پیوستند و عده ای از یلاد دیگر رسیده ملحق شدند و در اوائل ورودشان به مازندران محمدشاه درشوال درگذشت و بساط ریاست

و فعالیت بی مسئولیت حاجی میرزا آقاسی که مرتکب آنهمه امور شد برچیده گشت و تا ورود ناصرالدین میرزا از تبریز بطهران و جلوس به تخت سلطنت و رتق و فتق امور مملکت که در بیست و یکم ماه ذیقعدده صورت گرفت نیران فتنه و فساد که بعلت بیماری شاه و نادانی حاجی میرزا آقاسی و طفیان خود سرانۀ گردنکشان و شهزادگان شبیه به طوک الطوائف برافراخت از هرسوی مملکت زیانه کشید و امثال سعیدالعلما جمعی از طفیات را بعنوان تأمین هر قسمتی از کشور گرد آوردند و همینکه ملاحسین و همراهان در دوازدهم ذیقعدده بیارفرود رسیدند گروهی از اهالی حسب الامر سعیدالعلما مانعت از دخول در بلد نمودند و باهمه ابراز مخالفت از ملاحسین دست از مقاومت و معارضت نکشیدند تا آنکه مبارزت واقع شد و جمعی دیگر از اهالی بمعارضین پیوستند و کثرت مکرر در گرفت و تنی چند از بابیان کشته شدند و گروهی از مهاجمین بهلاکت رسیدند و اجتماع پراکنده گشت و بابیان در ریاط اول شهر درآمده اندکی بیاسودند و در بیستند و سی مهاجمین کم کم انبوهی شده حطه آوردند و سه تن از بابیان را که هر بام ریاط بازان نمازبانک دادند هدف گلوله تفنگ کرده کشتند تا آنکه گروهی از سران سپاهیان مازندران بشهر آمده میانجی شده مهاجمین را دور کرده قرار دادند که

بابیان از شهر خارج شوند و لذا صبح روزی دیگر همگی بسوی
 طهران ره سپردند و باین طریق خطر محاربه در شهر مرتفع
 و کار آرامش میسر شد . ولی سعید العلماء خسرو نسام
 قادی کلاسی از طفات را بعنوان محافظ و رهبر بابیان در راه
 گماشت و دستور داد که با سواران خونخوار یغماگش آنان را
 بغریب محلّ خویش برده بتازند، بکشند و بر بایند و خسرو را
 بدینگونه اغفال و تشویق نمود که این جماعت از سنّیان اوزبک
 و مهد و والد مند (۱) و لذا در نیمه راه چون خسرو بعزم اجراء
 مقصود آنان را بی راهه برد و بهانه جسته اسب و شمشیر
 ملاحسین را خواست، او را بقتل آوردند و خود را به مقبره
 و بقعه معروف شیخ طبرسی واقع در چهار فرسنگی جنوبی
 بار فروش رسانده متحصّن گشتند و تهیّه مایحتاج دیدند
 و حضرت قدّوس با جمعی از اصحابش بی‌بقره وارد شد و مقداری
 لباس و غیره بجمعیت رساند و هم گروهی بسیار از بابیان
 عرب و عجم اهل بلاد کثیره ایران و عراق حسب امصادر از
 نقطه بی دربی ملحق شدند و حیطان بر آورده قبرستان

(۱) طائفه اوزبک و ترکمن بعلمت سنی بودن و نیز بعلمت تاخت و
 تاز و قتل و نهب و اسر در سنین متتابعه سابقه در آن حدود
 منفرعاً بوده و خسرو و همراهان جاهلش خراسانیان را از
 آن طائفه تمیز وجدائی نمینهادند و باغوا ملاحسید تحریریک
 و تهییج شدند .

را قلعه برافراشتند و محلها مستحکم کردند و خود را حاضر
 برای مقاتله و محاربه ساختند و تشویق های بلیغ حضرت
 قدّوس اصحاب قلعه را امیدوار و آرزومند نمود و آنحضرت
 نامه ها و رسل و مبلغین محض تبلیغ و نصرت باطراف برای
 ملاها و متنفذین و غیرهم همی فرستاد و دعوت به ورود قلعه
 نمود و در آن احوال گهگاهی دسته هایی از مسلمین قرا و
 معمورات آن حدود از قادی کلاسی ها و غیرهم حمله آوردند
 ولی از شجاعتها و شمشیر زنیهای ملاحسین در بار فروش کوه
 در افواه انام انتشاراتی یافت رعب و هراسی داشتند و باندک
 توجه بابیان میگریختند .

تا چون ناصرالدین شاه بتخت نشست و میرزا تقیخان وزیر
 نظام سپاه آذربایجان را برجای حاجی میرزا آقاسی فعال ما
 یشاء ساخت و او شدّت و قساوت و سرعت تمام بصدد تأمین و
 تنظیم مملکت برآمد فرمان باقاعد الله هزار جریبی مازندران
 از اعظم کشوری و لشگری صادر کرد تا باسران و سپاهیان
 بسیار در روز پنجم محرم سال هزار و بیست و شصت و پنج
 بحوالی قلعه رفتند و جنگ در انداختند و بابیان رزمی
 دلیرانه و قاهرانه دادند چنانکه بسیاری را از تابع و متبوع
 مجروح و مقتول کردند و سپاه را درهم شکستند و هر که از
 آن جمعیت توانست بگریخت و جان در برد تا در روز بیست و

سوم محرم مذکور مهد یقلی میرزا عم شاه با فرمان شاهی و جمعیت سپاهی بحکمرانی مازندران و فرماندهی لشکریان واستیصال بابیان در علی آباد مازندران حوالی قلعه قرار گرفت و سپاهیان بسیار از نواحی مازندران با هیوستند و با حضرت قدوس ارسال رسول و مرسل کرد و اعتناء به بیابان قاعیت و تبیان امر دیانت و اظهار مسالمت نکرد و بنسب تیراندازی و محاصره پردازی گذاشت لذا اصحاب قلعه در شب بیست و پنجم محرم شبیخون بر اردو زدند و سپاه رادرهم شکستند و از شهزادگان و سران عده ای و از سپاهیان کثیری رابکشند و مهد یقلی میرزا بگریخت و جان بسلامت بدریبر و شهرت قیام حضرت قدوس و حکم دفاع و جهاد و کثرت و شدت و شجاعت بابیان با ایمان بهمه جا خصوصاً در مازندران پیچید و لرزه باندام ملاها امثال سعید العلماء و حاجی میرزا محمد تقی و غیرهما افتاد و تصور حمله بابیان بحدود خود مینمودند و فکر مال احوال خود میکردند . ولی در شبیخون و غلبه مذکور گرچه عده مقتولین بابی قلیل بود لکن گلوله ای بحضرت قدوس اصابت کرده دهان و زبان را مجروح ساخت و بابیان محزون و متالم گشتند و چندی نگذشت که مهد یقلی میرزا بکمک سرتیپ عباسقلیخان لاریجانی سپاه جمع کرده اردو زدند و اصحاب در شب نهم ربیع الاول باز شبخون زده اردو رادرهم شکستند

ولی در این غزوه عده ای از بزرگان و غیرهم مجروح و مقتول شدند و ملاحظه بشرویه که اعتماد کامل اصحاب به شجاعتش بود نیز هدف گلوله و فدائی حضرت قدوس گردید . و از آن پس باز اردو گرد آمده از طهران نیز سپاهیان با توب قلعه کسب رسیدند و در اردو قلعه را بمحاصره گرفتند و از پیوستن بابیان مانع شده دستگیر کردند و حمله و مدافعه مکرر گردیده بسیاری از هردو جانب بقتل آمدند و اصحاب در مضیقه فقدان مأکول و مایحتاج افتادند چنانکه اسبان را کشتند و خوردند و تناول جلود و عظام و برگ و گیاه و امثالها سد جوع کردند و کار بجائی کشید که دسترس ببرگ و علف هم نیافتند و آخرالامر مهد یقلی میرزا به مکر اظهار مصالحت خواهی کرده و با ختم نهادن بر قرآن همه را در ششم جمادی الثانیه به اردو برده مقدار دو بیست و دو نفر که از اصحاب گرسنه و ناتوان باقی ماندند بشلیک تفنگ مقتول نمودند و عده ای را که دستگیر کردند بانواع ستم کشتند و برخی در بافروش و بعضی را در ساری و تنی چند را در آمل بقتل آوردند و سرها جدا کرده گردانند . و حاجی میرزا محمد تقی ساروی با گروهی از معمین به اردو آمده آقاسید احمد شه میرزای از فضلا و اهل تقوای مشهور را بادت خود دریدند و بریدند . و حضرت قدوس را در سبزه میدان بارفروش در روز بیست و سوم جمادی الثانیه

پس از آنکه سعید العلماء در خانه خود با تبرهیزم شکنسی سر بشکافت و مثلّه نمود عریان و سوار بر حمار بانواع ضرب و آزار برده سر بریدند و اعضا از هم دریدند و آتش زدند و قطعا جسد را حاجی ملا محمد شریعتمدار از علمای حقیقی متنفذ بلد در مسجدی دفن نمود .

و در خلال حرب مذکور بقعه طبرسی حضرت بهاء الله کمکهای مادی و معنوی با صاحب فرمود و نوبتی با پیازده سوار و حمل مایحتاج از نور بعزم قلعه رفتند ولی جمعی از دلتیان غفله شبانه بمحل خوابشان ریخته همه را با اشیاء گرفته به آمل بردند و آنحضرت را ضرب کردند و همه راهها نمودند .

و در این واقعه قلعه طبرسی که بقیام حضرت قدوس و غیرت و افروختگی ملاحسین بشرویه بی دخالت حضرت نقطه صورت گرفت و اولین و مهترین غزوات بابیه با جماعت اکثریه و طرف مقابل دعوت عقیدتیشان بود و تشبیه بحروب محمدی با ملت قدیم عرب میکردند چنانکه غزوه اول را بدر و دوم را احد و اصابت دهان و دندان قدوس با گلوله همانند و رجعت اصابت جبهه محمدی با فلاخن دشمنان وی میخواندند و هشارا فتح و نصرت و مقامات اوج عظمت از حضرت قدوس شنیده داشتند .
موجب افتتان بزرگ داخلی و سبب انحراف و ارتداد کثیری

از داخلین قلعه و خارجین گردید و هر چند عده بسیار از حروف حق و مهمین بابیه بشهادت رسیدند و از کمیت و کیفیت جامعه بقدر محسوس کاست و شاید تا حدی از غویبیت مردم راضعیف کرد و تا اندازه ای آنان را در استیصال بابیان بی پروا ساخت و نیز طبق مقاصد و سیاست ملاها بابیان را با دولت در انداخت و ورود متعاقب و متکثر مردم را در این آئین حجابی شد بلکه ضمیمه با قیام امیر نظام با اصلاحات کشور و لشکری مانند ریختن آب سرد بر آتش فروزان موجب افسردگی و پژمردگی آرزوها و انتظارها گردید ، ولی در عین حال ثبوت عقیده و قوت ایمان و دلیری و استقامت بابیان اعلاء دعوت امر بدیع را تکمیل نمود و شاه و میرزا تقیخان بیش از پیش به اندیشه و مال احوال خویش بصدرا استیصال بابیان افتادند .

تادر اواخر ربیع الثانی هزارود و بیست و شصت و شش میرزا تقیخان بدخالت تنی چند از مجتهدین جمعی از بابیان را در طهران باین عنوان که اجتماعات سریه دارند گرفت و هفت تن را که در مقام استنطاق و باز پرس استقامت در بیان و اظهار ایمان ورزیدند بنام حاجی سید علی تاجر خال اوسط سابق الذکر حضرت نقطه و میرزا قربانعلی مرشد و حاجی ملا اسمعیل قمی و آقا سید حسین مجتهد ترشیزی و حاجی محمد تقی تاجر کسرمانی و آقا سید کاظم زنجانی سابق الذکر و آقا محمد حسن

مراغه ای حکم قتل صادر کرد و بامر سرگماشتگان شاهسی معروف و مستوفی به حاجی علیخان فرشباشی حاجب الدوله میرغضبان آنان را در میدان تخته پل مذکور سربریدند و از شهادت بارضا و تسلیم آن جمع محترم از سادات و علماء و عرفا و تجار با وجود شفاعت برخی و اصرار امیر در کتمان عقیده تا مستخلص شوند، قبول نکرده جانفشانی نمودند شاه و امیر بیشتر بخشم و اندیشه شدند و مردم زائد اعلیٰ ماکان توجه کردند.

پس از آن در شهر جمادی الاولی سال هزار و بیست و شصت و شش آقاسیدیحیی و حید اکبر در یزد بساط دعوت و قیام بگسترد و جمعی از فضلا و اغنیاء و غیرهم را مهتدی ساخت و هنوز عده کافی فراهم نیامده برخی از ملاها حسد کردند و تعصب ورزیدند و آقاخان ایروانی حکمران را بضدیت با وحید برانگیختند و کار بمقاومت مسلح کشید و جمعی از جانبین مجروح شدند و عاقبت آقاسیدیحیی با بعضی اصحاب بسوی نیریز شتافت و آقاخان بعضی از اصحاب را بدست آورده بقتل رساند و به وحید در طول راه جمعی گرویده پیوستند و در نیریز گروهی از فضلا و مقتدرین و غیرهم مهتدی شده بحمايت برخاستند و میرزا زین العابدین خان نیریزی حکمران، مقاومت و مخاصمت کرده عده رزم آور گرد آورد و مقاتله در گرفت

و وحید با هفتاد و دوتن از اصحاب بقلعه در خارج قصبه قرار گرفت و قوت و استعداد یافت و حکمران با جمعیت هجوم برد و شکست خورد و برادرش مقتول گشت و ناچار قوت و شدت بابیان را بحکمران فارس شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله خبر داد و شجاع الملک نوری و مصطفی قلیخان اعتماد الدوله قراگوزلورا با سپاه و قوت فرستاده فرمان نوشت تا جنگجویان فوج فوج از اطراف بعهده بسیار گرد آمدند و بقلعه هجوم برده رزمی صعب دادند و جمعی از جانبین کشته شدند و عاقبت سران سپاه با اظهار مسالمت و حید را به اردو بردند و اصحاب قلعه را متفرق ساختند و وحید را روز هجدهم شعبان برادرزاده حکمران باتنی دیگر شعبان نام شال کمرش بگردنش به پیچیده ضربت بر فرق زده صور سرور میدند و انبوه جماعت با انواع آلات زدند و بصحرا کشیدند و بحالی که اشعار عشق ایمانی میخواند سرش را جدا کردند و زنان و مردان باییه را اسیر کردند و بیش از پنجاه زن بر شتران برهنه سوار و سی تن رجال پیاده و سر وحید و شهدا دیگر برنیزه محاط بسپاه بشیراز بردند و در حالیکه اهالی شهر جشن گرفتند بعمارت دارالحکومه وارد ساختند و از رجال عده ای را مکالمه دینی کرده کشتند و دیگران را بحبس نگهداشتند و بعد آنان را با زنان رها و آزاد نمودند و

میرزا زین العابدین خان حکمران نسبت با سیران برجای مانده
ستم بسیار کرده بانواع آزار معذب داشت و برخی را بهلاکت
رساند و امر وحید و اتباعش هم به پایان رسید .
و در زنجان نیز بهمان هنگام که وحید در یزد ندامت برکشید
مجتهدین که پیوسته بصد ملامحمدعلی حجت سابق الذکر
بودند و با حکام بلد ساخته پی در پی بشاه و وزیر نوشته
سعی در قطع و قمع مینمودند و بعلمت شهرت علم و تقوی و کثرت
تابعین مخلصین جان نثار و اصحاب عالیقدر دست نمی یافتند
فتنه برانگیختند و در چهارم رجب سال هزار و بیست و شصت
و شش بروزی قبل از ورود وحید به نیریز اشرار سوی مسجد
هجوم بردند و اصحاب مدافعه کردند و تنی از پهلوانان پیر
مجروح گشت و معاندین شیخ محمد نام از بابیان را دستگیر
کرده بدارالحکومه کشیدند و سید مجتهد با قلمتراش جرح ^{عنیفی}
وارد ساخت و ارسلان خان حکمران چنان شمشیر بردهنش
نواخت که گوش تا گوش ببرد و حاضرین هر یک حربه ای بکار
بردند و نجاری تیشه بفرقش زد که بر مفرزشست و جسد را
عریان در میدان افکندند و هردو قسمت شهر که تقریباً نیمی
در نفوذ بابیه و نیمی دیگر از مخالفین بود بتحکیم مواضع خود
پرداختند و سید مجتهد و دیگر ملاحا اهالی را بمنازعت
برانگیختند و بموجب اخباری که بدولت دادند سیدعلیخان

فیروزکوهی و صدرالدوله اصفهانی با چندین فوجها و توپها
آمدند و بقلعه علمیرادخان که بابیان تصرف کردند و نیز
به سنگرهایشان هجوم آوردند و متجاوز از سه ماه بشدت
زدند و از دو جانب عدّه کثیر کشته شدند و خبر بطهران رفت
و چندین فوج باقوای ناریه بکمک آمدند و بدین طریق تقریباً
دو هزار مرد جنگی از بابیان و چند هزار از سپاهیان با هم ^{نشا}
از مخالفان همی کوشیدند و پیامها و نامه های حجت که
چند بار پی اخمد نیران عناد فرستاد در قلوب قاسیه متعصبه
اثر نکرد و ناچار محاربه متصل و مقتول و مجروح متکثر و متواصل
شد و چون سیدعلیخان مذکور با حجت ملاقات کرده مسائلش
را شنید و بی غرضی و حقیقت گفتارش را فهمید بشاه و امیرخبر
رفت که بای شد و او را بطهران طلبیده بازخواست کردند
و محمدخان امیرنجه بیگلربیگی رشتی را بسرداری کل فرستادند
که با چند هزار پیاده نظام و توپخانه برسید و فرخ خان تبریزی
با جمع کثیر بیامد و حسنعلی خان کرویسی با دو فوج رسید و
بابیان با انتظام و انضباط تمام کوشیدند و با غیرت و حمیت
قابل الوصف از خود و عاقله دفاع کردند و حتی توپ ساخته
در محاربات بکار بردند و زنان و کودکان با مردان مساعدت
نمودند و شجاعتهای دوشیزه دهقانی بنام و شهرت زینب
و شاه صنم که حجت رستمعلی نام کرد مشهور است و کم کم

عده بسیار بقتل رسیدند و بازوی حجّت باصابت گلوله در هم شکست و زن و فرزندش را در مقابلش گلوله لشگریان از پا انداخت و در صبح روز پنجم ربیع الاول سال هزار و بیست و شصت و هفت در حالت سجود نماز وفات یافت و جسد را برگزیده غیورش دین محمد نام در حجره مختفياً دفن کرد و بموجب وصیتش قیادت بابیان نموده کشتند و کشته گشتند و باقی که بدست سپاهیان افتادند از مردان قریب هفتاد و پنج نفر و از زنان و کودکان قریب دوهزار نفر بودند زنان را رخت و زیور غارت کرده چندی اسیر نگه داشتند و بالاخره بدست خویشان متعصب هریک تسلیم دادند و برخی را که کس نداشتند بقری فرستادند و یا بفروختند و تمام باقیه عائله حجّت را سوار بر شتران بطهران و از آنجا به شیراز رسانده بسپردند و مردان را صف بصف در میدان مقابل دارالحکومه بین سربازان تقسیم کرده بهلاکت آوردند و معدودی از رؤساء را بطهران کشیده به قساوت کشتند و محلّهای سنگرهای بابیه و خانه حجّت را با گلوله هادمه توپ بازمین یکسان کرده توده خاک و غباری برجا گذاشتند. و عده شهداء معلوم را بعضی یک هزار و هشتصد نفر گفتند و فقط تنی چند از آنها بابیان قویّ الایمان حسب شفاعت بعضی از نیکان کشته نشدند و ختم واقعه در آخر ربیع الاول سال مذکور ۱۲۶۲ واقع شد.

و در اثناء محاربات مذکوره زنجان شهادت حضرت نقطه البیان در تبریز واقع شد و به سمع اصحاب زنجان رسید و بدین طریق قیام قائمین اصحاب و انصار حضرت نقطه البیان در ایام حیاتش بپایان آمد و گرچه در اثر آن کوشش ها و کشته شدن هزارها شاهیر معاندین این امر نه از میان رفتند و نه بمیان آمدند ولی بدانوسيله اكمال حجّت و ابلاغ امر حجّت بجهان و ذکر قوت ایمان و غیرت و شهامت و فعالیتشان زیب تواریخ عالم انسان و ادیان گردید.

بیان شهادت

و کیفیت حالات عائله و اقربا و بقایای حضرت باب

اما واقعه شهادت نقطه بیان چنین شد که میرزا تقیخان امیرکبیر نظر بآنهمه ضایعات و خسارات دولت مصمم شد که بقتل آنحضرت بابیت را براندازد و بواسطه برادرش میرزا حسنخان که وزیر نظام آذربایجان شد به حمزه میرزا حشمت الدین که اینوقت حکمران ایالت بود دستور این امر داد و اونیز حضرت را با همرها از سجن چهریق به ارك تبریز آورد ولی از اجراء فرمان قتل تجافی نمود و میرزا حسنخان خود ببادرت جسته حضرت را با همرها و نیز با میرزا محمدعلی

زنوزی از بابیان منجذب که خود خواهان شهادت گشت به سرپازخانه داخل شهر در حجره توقیف نموده سرپازان بمراقبت گذاشت و روزی دیگر که نوزده ماه تیر مطابق بیست و هشتم شعبان سال هزار و دویست و شصت و شش هجری قمری و یازده جولای هزار و هشتصد و پنجاه میلادی بود نزد ملا محمد معقانی مجتهد بلد فرستاد که نوشته حکم قتل آنحضرت و میرزا محمدعلی را داد و دیگران تقیه کرده محفوظ ماندند و بعضی از ملاهای دیگر بملا محمد مذکور تاسی کرده فتوی نوشتند و حضرت را با میرزا محمدعلی قبل از ظهر آنروز بر جرز جنب حجره توقیف گاهشان بدو میخ طویل باطناب زیر بغل انداخته بیاویختند و سرپازان مسیحی بریاست سامخان گرجی تیرباران کردند و گلوله ها به هدف نگرفت و ریسمانها بگسیخت و میرزا محمدعلی را پای جرز دیدند و حضرت بحجره نزد آقا سید حسین بود . و سرپازان مسیحی مذکور بتکرار عمل مبادرت نکردند . و آقا جان بیک سرهنگ فوج خاصه قبول مباشرت نمود و یاری دیگر هردو را بهمان منوال بیاویختند و باشلیک تفنگ فوج وی سینه هارا مشبک ساختند و هر دو جسد تاهنگام عصر در میدان مورد تماشای زنان و مردان بود آنگاه بکنار خندق برده سرپازان بمراقبت گذاشتند . و در شب دوم سلیمانخان که از طهران با تنی چند از بابیان بهراستخلاف آن حضرت آمد

و روزی دیگر رسید بهمراهی حاجی میرزا مهدی کلانتر بلد بادستیاری حاجی اللهیار از ستیزه گران صاعقه کردار و جسد را از نظر سرپازان در آوردند و بمحل حریربافی بابیان میلانی امانت گذاردند و خبر بطهران دادند و بعد از چندی جسد مشبک را آورده و در مقبره امامزاده معصوم مشهور طهران مستود و مکتوم نهادند و باین رو ایام دعوت آن حضرت در شش سال و کسری بپایان رسید . و با هزارها از عشاق خود جان فدا نمود و با وارستگی و قداست تمام از اینجهان پرمحن برفت و بهنگام شهادت تقریباً سی و یکسال داشت و اموال و اشیاء و نسلی برجا نگذاشت و آئین نوین با صدها از بابیان و با کتب و آثار بسیار برقرار ماند .

و اما عائله آنحضرت در شیراز مادر مهربور و زوجة سابق الذکر از خاندان مادر در همان خانه مسکونه پدرش که از صفر الی هجرت از شیراز میزیست اقامت داشتند و یگانه فرزندش مسمی به احمد در سن شیرخوارگی قبل از بعثت و دعوت درگذشت و فرزند دیگری نشد و مادر چند سالی بعد از واقعه شهادت در عراق وفات یافت و عموم خویشاوندان شیرازی و مقیم در یزد که معروف بلقب افغان اند از دو خال اکبر و اصغر بنام حاجی سید محمد و حاجی میرزا حسنعلی و از دو برادر حرم بنام حاجی میرزا ابوالقاسم و حاجی میرزا حسن

و از يك خواهرش پنج سلسله شهيره اند و از خال اوسط حاجی سيد علی شهيد مذکور نسلی برجای نماند . و نيز زوجه دوم آنحضرت منقطعه اصفهانیه بنت ملاحسين روضه خوان با برادران بابيش و ديگر بستگان در اصفهان اقامت داشت .

و نيز يگانه رسمي که رسام شيشواني شهزاده ملك قاسم ميرزا حکمران اروميه از آنحضرت در ايام توقف در اروميه هنگامي که از سجن چهریق عبور برای تبريز و تعزير دادند برداشت با چند نسخه که از روی آن گرفته شد باقی است . و ديگر اشيائي از قطع لباس و عصا و انگشتر و غيرها از آنحضرت موجود میباشد و مزار رفيع روضه آنحضرت بنام مقام اعلی که در ساليان بعد در دامنه کوه کرمل حيفا فلسطين مرتفع و محل توجه سواح و زوار است بعداً اشاره میکنيم .

شمه ای و نبذه ای

از آثار و تعاليم و شريعت بيانیه

و آثار کتبی آنحضرت بفارسی یا عربی بر نهج قرآن و سخنان پيغمبر و ائمه اهل بيت نبی غالباً در شرح بیاطن آنها و بيان در ادعیه و مسائل عرفانیه بسيار است از آنجمله شرح سوره

بقره از قرآن دو مجلد ، شرح سوره يوسف ، شرح سوره کوثر ، شرح سوره والعصر ، شرح دعاء صباح ، شرح حدیث کميل ، شرح حدیث جاریه ، صحیفه محزونیه ، صحیفه اعمال هفته و سنه ، رساله اثبات نبوت خاصه ، رساله دلائل سبعة ، کتاب الاسماء دو مجلد ، کتاب الروح هفتصد سوره ، رساله سلوک و نيز صورت زیارات متعدده و توقيعات کثیره مانند توقيع شعائر سبعة ، توقيع بين الحرمین ، توقيع سلطان عبدالعزیز ، توقيع بشريف مکه ، توقيع بحاجی محمد کریمخان ، توقيع بحاجی شیخ محمد حسن نجفی ، توقيعات بنام ابلاغ للعلماء ، توقيعات بمحمد شاه ، توقيعات بحاجی ميرزا آقاسی و توقيع صحیفه بين الحرمین و توقيع خطبه القهریه و توقيعات باشخاص بسيار ديگر است که از حيث جنبه تفسیر تأویلی محض و بر وتیره تفسیرهای تاویل باطن مروی از ائمه سلاله پيغمبر ، و از حيث معارف توحیدی و الهی نیز بر همان سیاق و رموز و اصطلاحات بحث و بشمار و غالباً طبق اسلوب شیخ احساسی و سیدرشتی و از حيث دعا در غایت التجا و عبودیت فانیه نیز بر وتیره ادعیه ماثوره از سلاله نبویه و در اوصاف فطریته و بدعیت و جذابیت و حلاوت بدرجه عالیه است و مقداری از آنها بخط بسیار زیبای آنحضرت و یا بخطوط معتدین از اصحاب و مؤمنین موجود است و از آنها تکثیر نسخه بعمل

آمد و بعضی مخالفات قواعد ادبیه ممکن است در میان نسخ غیر اصلیه غیر معتمد علیها بنظر رسد چه اغلب نسخ اصلیه در ضمن تزییقات از میان رفت .

و از مابین آنها آثار از حیث احتمال بر تکالیف عمومیّه اول کتاب تفسیر سوره یوسف و بعداً رساله صحیفه العدل و بالاخره کتاب بیان امّ الکتاب میباشد که خطبه افتتاحیه آن است قوله :

بسم الله الامنع الا قدس تسبیح و تقدیس بساط قدس
عزّ مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت
ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلوّ ازلیت خود
متعالی از ادراک گلشنی بوده و هست خلق نغموده آیه
عرفان خود را در هیچ شئی الا بعجز گلشنی از عرفان او
نشناخته او را هیچ شئی حق شناختن و ممکن نیست که
بشناسد او را شئی بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود
بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خسود
و تجلی فرمود باو بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه
معرفت او را در گلشنی تا آنکه یقین کنند بآنکه اوست اول
و آخر و اوست ظاهر و باطن و اوست خالق و رازق و
اوست که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او هیجده
نفس (حروف حی) که خلق شده اند قبل گلشنی از نفس

او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونت گلشنی مستقر
فرموده و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که
خداوند خلق قرآن را عود فرموده در روز قیامت (یوم ظهور
آنحضرت) بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق
گلشنی را بدعا کَانَ گلشنی حینئذٍ قد خُلِقَ و مرتبه
خلق فرمود خداوند عزوجل مشیت اولیه را و خلق فرمود باو
گلشنی را و اول خلق گلشنی در این آن که آن یوم
جمعه است بمایذکره الله شده و منظم فرمود خلق
گلشنی را بعد از گلشنی باوامری که نازل فرموده از ساحات
قدس خود و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان
مرتب گشته بعد از گلشنی (٣٦١) و هرگاه بعد از گلشنی
از نفوس متنعمه راجع باوشوند ثمره گلشنی نزد او ظاهر گشته ...
و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدو خلق گلشنی در
بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بود بر ارض اسم باسط
(ماکو) بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی
شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلك الا الله
و من عنده مع آنکه نازل نغموده بود در قرآن امری اهمّ از
یوم قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدّه کل نفوس که
متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجوع از کل این
نفوس يك نفس (آقاسید حسین یزدی) بین یدی الله بوده

که عود کشتی شده و خلق کشتی در نشأهٔ آخری بامر الله
 متعالی گشته کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً اِنْ کَلِّبِیْنَ
 راجع باین کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد
 شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطهٔ بیان الذی
 جعله الله ذات حروف السَّبْع (علی محمد) ومن یوقن انها
 نقطة القرآن فی اُخْرِیْهَا ونقطة البیان فی اولِیْهَا وَاْتِیْهَا
 هی مشیة الاولیة اِنها قائمة بنفسها وکل شیء یخلق
 بامرها و قائم بها ونظر مکن در این کلمه الابدل اینکه
 نظر میکنی در شمس سما و نظر مکن بمن یؤمن بها الا بمثل
 اینکه نظر میکنی در مرآت اِذْ کُلٌّ مِنْ یَوْمِنَ بذات حروف السبع
 کینونته یؤمن باسم من اسما الله عز وجل و ظاهره ورقة من
 ورقة شجرة الاشیات کشتی باین شیء واحد خلق میشود و این
 شیء واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یظهره الله
 الذی ینطق فی کشتی اتی انا الله لا اله الا انا رب کشتی
 و ان ما دونی خلقی ایای فاعبدون و حال که هزار و
 دوست و هفتاد سال (از دعوت و قیام علی حضرت محمد)
 گذشته این شجره بمقام شعر رسیده من یقل الله ربی
 ولا اشرك بری احداً و ان ذات حروف السبع باب الله لن
 ادعو معه باباً و یؤمن بمن یظهره الله فإذاً قد فاز بذلك
 الباب الاول من الواحد الاول فی کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً

وطوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله
 ربهم یعرضون *

« الباب الثانی من الواحد الاول ملخص این باب آنکه
 رجوع محمد (ملامحمد حسین بشرویه) و مظاهر نفس او بدنیا
 شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم
 قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب
 او را بگل رسانیدند و شبیه نیست که ایشان اول انواری
 بودند که بین یدی الله سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده
 بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرمود مخصوص
 گردانیده خداوند اسما ایشان را در این کور بحروف حسی
 زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون کسه
 باسما ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت
 و حیات ذکر میشوند که کلاً عدد حسی (۱۸)
 میشود که اقرب اسما گردیدند الی الله و ماسوای آنها
 مهتدی هستند بهدای ایشان و هر نفسی که مؤمن
 به محمد بوده یا دون آن رجع نموده در ظل او و ان کلاً
 یجزی بما کسبوا والله علی کشتی شهیداً .

« الباب الثالث من الواحد الاول در اینکه علی راجع شد
 بدنیا با آنچه مؤمن بودند و دون آن و او ثانی من آمن
 بالنقطة است بعد از سین »

”الباب الرابع من الواحد الاول در اینکه فاطمه صلوات الله
عليها راجع شد بحیات دنیا با هر کس که
مومن بان بود و دونها“

خداوند عالم جل شأنه در هر کور بآنچه اعلیٰ علو اهل
آن کور تفاخر مینماید حجت را نازل میفرماید چنانچه در زمان
نزول قرآن افتخار کُلِّ بفصاحت کلام بود از این جهت
خداوند قرآن را باعلیٰ علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه
رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیقت
رسول الله و دین اسلام نفرمود الا بآیات که اعظم بینات
است و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید
بلا ریب تصدیق در علو امر الله مینماید زیرا که بیست و چهار
سال از عمر او گذشته و از علومی که کُلِّ بآنها متعلم گشته
متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون
فکر و تأمل در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد
بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علو مقامات معرفت
و توحید ظاهر مینماید کُلِّ علماء و حکماء در آن موارد اعتراف
بعجز از ادراک آنها نموده شبهه نیست که کُلِّ ذلك حق
من عند الله و اگر نکته گیری در اعراب قرائت یا قواعد
عربیّت شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته

میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و شبهه ای نیست که
صاحب آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده بلکه
هیچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم بآنها و اظهار این
نوع آیات و کلمات اعظمت نیست و هرگاه این امری بود
که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن تا حین نزول
بیان که هزار و بیست و هفتاد سال گذشته باید کسی بآیه
اتیان کرده باشد و شبهه ای نیست که در کور نقطه بیان
افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقائق معرفت و شئونات
ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت
او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار دادند و در دعا
و توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان جاری فرمود که هر ذرّه
توحیدی نزد او خاشع شد الا کسی که درک ننماید آنچه
از محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیّه و علمیّه مالا نهاییه
نزد او ظاهر فرمود که غیر الله قدر او را ندانسته و عارف نگشته
.... و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز
دو الف مینویسد والا بقدری که بتواند فی نظم البیان
لا یزید علی تسعة عشر جلداً یکتب فی ثلاثة الا ولی الایات
والاربعة المناجات والستة التفاسیر وستة صور العلمیّه
و اسم بیان بحقیقت اولیّه اطلاق بر آیات وحده میگردد
زیرا که اوست حجت عظمیٰ و بیّنسه کبریٰ که دلالت نمیکند الا

علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث بتفاسیر و در رابع بکلمات علمیّه و در خامس بکلمات فارسیّه میگردد از شئون خمسّه نقطه چه آیات و چه مناجات وجه تفاسیر و چه شئون علمیّه و چه کلمات فارسیّه هر چه نویسند مقبول خواهد بود آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میماند کلمات اوست و ارواح متعلقه بآنها از برای ظهور الله نه اول بوده و نه آخر هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدأ تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یک نهج جاری می بیند خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدر شئی محزون و مضطرب نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شئی آن شئی را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد جنت در هر زمان کمال آن زمان است در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم مستغاک و آن اعلی شوره اسماء است که بمنتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و در واحد اول نیست الا احدا اول که

در قرآن رسول الله هست و در بیان ذات حروف السبع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان من ینظره الله اعراش در ظهورات مختلف ظاهر میشود والا مستوی بر اعراش که معری از حدّ حدود است همان مشیت اولیه است که اعراش او را متغییر نمیکند زیرا که از مبداء ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر میشود و لکن زیاده از عدد مستغاک اگر خدا خواهد نخواهد شد در کور قرآن مبداء و عود آن در آغوش شد بنقص عدد اسم هو در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایا اوقده مسیحین میشناساند خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عزوجل ان ما فی عالم الاکبر فی البیان ان البیان و من فیه طائف فی حول قول من ینظره الله بمثل ماکان الالف و من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله و منازل الله علیه فی اولاه و من فیه طائف فی حول قوله حین ظهور اخراه ان ما فی البیان تحفیه لعن ینظره الله ان من استدلل بغیر کلمات الله و آیات البیان وعجز الکلم عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له

ومن يروى معجزة بغيرها فلاحجة له و من يدعى الآيات فلا يتعرضه احد از ظهور بیان قرارداد عده سنی را عدد کل شئی ٣٦١ و آنرا نوزده شهر قرار داده و هر شهر نوزده روز فرمود تا آنکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علا نامیده و وضع دین را بر این عدد فرمود و شهر اول شهر نقطه است و شهر حق در حول اوطاف و آنرا خداوند شهر بهاء نامیده بمعنی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و آنرا مخصص گردانیده بمن یظهره الله و هر یومی از آنرا بیکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا الله است فی حکم التسلیم بان یسلمن الرجا بالله اکبر و یجیبن بالله اعظم والنساء یسلمن بالله ابهی و یجیبن بالله اجمل حرام شده در بیان حکم قتل باشد از هر شئی که هیچ شئی بمثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب آن خطور کند قتل نفس از دین الهی بیرون میسرود و معذب میگردد مادامی که خداوند خواهد و بر او حرام میشود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او خداوند اذن نرموده اگر کسی در بیان فتوای قتل کسی دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بیان

خود مخالف در شئون علمیه ظاهر گردد که بر احدی نبوده نیست بلکه بر خدا است فصل و حکم و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدینین بیان حکم قتل جائز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نیست و هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود من یحزن نفساً عامداً فله ان یأتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع و الا من الفضة و الا فلیستغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذین فأذن له فلا شئی علیه و من یحبس نفساً یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی حین ما یحبس و یحبط کل عمله "

" در هر حال خداوند دوست دارد مطهرین را و هیچ شئی در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و خداوند دوست ندارد که مشاهده شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست میدارد که کل با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشد چگونه و دیگری ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب فی اذن التلطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام بان یدخلن بیت الحر و اخذ شعر کل البدن اول صلوتی که وضع شده صلوة ظهر بوده کل آن بعد از واحد وضع شده و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست

و یکتر خمس تکبیرات فی صلوة المولود یقرء بعد الاول تسعة عشر مرة الخ و یکبر ستة تکبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر مرة بعد الاول الخ دفن الاموات فی احجار العمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت فانکم یجتمعون ولكن فُرادی تقصدون فی الصوم و لتذکروا الله فی تسعة عشر يوماً من کل حول آخره و انتم صائمون فی ذکر بیت الحرام بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من یتظهره الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض . کل قبوری که برفوق ارض مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعیه منتهی گردد بلکه قبوری که نسبت بانبیای قبل میدهند در کوفه یا در سائر امکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت فرض لکل احد ان یتأهل لیبقی عنها من نفس یوحده الله ربها ولا یجوز الا قتران لمن لا یدخل فی الدین و من کان مقترناً بنفس یجب علیه الافتراق اذا شاهد منه دون الایمان بالبیان ولم یحلّ علیه او علیها شیء الا اذا یرجع

فی البیان ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المرأة سنة واحدة لعل یرجع الیهما و ان لم یصلح حلّ علیهما و کلاً ما اراد ان یرجع حلّ له الی تسعة عشر مرة ولا یشرط فیهِ الصبر بعد الرجوع الا شهراً کتب علی کل نفس من کل ما یتلک من مائة مثقال من بهاء کل شیء تسعة عشر و واحدة لله الخ فی حرمة التریاق و المسکرات و الدواء مطلقاً ... فی المنهیات من بیع الانقوزة و الورق الزقوم اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی استغفار یا یدکر خدا را در هر حال مابین خود و او نهی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کل از شأن و قرب بیرون نرفته و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارد که کل توانند استماع نمود کلمات حق را خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفسی را در هر شأن و همچنین در استعمال زهّب و فضّه فلتمحسون کل ما کتبتم و لتستدلن بالبیان و ما انتم فی ظله تنشئون نقطة بیان را خداوند عالم بظهورات مالا نهاییه در اینظهور ظاهر فرموده از اعلی علو دالت بر خداوند که اننی انا الله لا اله الا انا باشد تا اتی اذ من کل ذرّ از لسان او جاری شده و در هر شئی بطریق مالا نهاییه بیان از اوظاهر گشته چه بنهج آیات و چه بنهج تفاسیر و چه بنهج علوم حکمیّه و چه بنهج اجویسه

فارسیه که احدی محتاج باحدی نباشد و اذن داده نشده
 تعلم بغیر آثار اون و اذن داده شده اگر کسی در علمسی
 انشائی کند چون اسم الله براو مذکور شده که ایمان باو باشد
 جائز است تعلم باو اگر معنون شود به کلمات نقطه والا... چگونگی مدلل
 خواهد شد بر شجره حقیقت و در آن ذکر از مذکور ذکر در آن
 زکری نباشد و نهی شده از انشاء مالا یسمن و لایفنی مثل
 اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیّه و علم لغات مستعمله
 و مایسبه هذا و ما قد فصل فی الصرف والتحرفان قدر ما
 یکنفی للمعنا تبیین مایعرف الفاعل والفعول و ما و نهما
 من شئونهما از دون ذلك لن یغفر الله العبد اذا اشتغل
 به اگرچه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند
 و اگر کسی بخوهد فهم بیان را بهمه برساند بقدر مایحتاج
 خود اخذ میکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است
 صراط مستقیم از برای متأدبیین و متعلمین عدم
 جواز اخذ اسباب الحرب و آلتها الا فی حین الضرورة او
 وقت المجاهدة الا الذین هم یصنعون ان الله قد فرض
 علی کلّ ملک یتبع فی دین البیان ان لایجعل احدا علی
 ارضه معن لم یدن بذلك الدین و كذلك فرض علی الناس
 کلهم اجمعین الا من یتجر تجارة کلّیة ینتفع به الناس
 کحروف الانجیل ما اذن الله ان یسکن علی قطع

الخمس (ارض فاء فارس ارض عین عراق ارض الف آذربایجان
 ارض خاء خراسان ارض میم مازندران) غیر حروف البیان
 وان طال علیه الزمان هرگاه خداوند عالم متنت
 گذاشت بر مؤمنین بفتح بلادیکه اختیار اسلام نکرده آنچه
 مالم یکن له عدل است حق نقطه بوده وهست مادامیکه
 شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد
 مؤمنین از مؤمنین بیان سپرده تایوم ظهور حق الخ زیرا
 که مالک کشتی خداوند است عزوجل و اذن نداده برغیر
 مؤمن تطیک شیء و آنچه برایدی غیر مؤمنین است بغیر حق
 است و اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان
 منع میکند الا آنکه ایمان آورند و این حکم بر سلاطین
 صاحب اقتدار در دین است الا آنکه خداوند نصرت
 فرماید مقتدر شود بر ماعلی الارض چنانچه وعده فرموده
 مثل آنکه در دین اسلام کل داخل شد از آنچه ظاهر شده
 یا مرسول الله در هر ظهوری همان قسم باید ظاهر کرد
 اذن داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان
 بخداوند و دین او وارد ساخته و بر منسویین بسوی بیان
 بقدر ذره ای حزن وارد نیاروده حتی در فتح اراضی هم
 براهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تامیتر شود بشتونات
 دیگر ایشانرا داخل در دین خداوند فرموده .

احوال پراختلال دوره بعد از حضرت نقطه

نایوم اوج دعوت بهائیه

آئین بابیه که در آن مدت قلیله چنان رعد و برق و انقلابی نادرالتظیر در محیط ایران آورد گرچه تأثیرات صالحه نافذه ای از قبیل تحریک و ایقاز از خواب غفلت و جهالت و تضعیف ربقه عبودیت نسبت بستمکاران ارکان ضلالت و غارت و کسر حدود و تقالید و بدع و خرافات مذهبیّه و متوجّسه ساختن بمقدّسین و مقدّسات و طنبیسه و رخنه در مراسم غیر محموده از قبیل کثرت تعدّد زوجات و اعتیاد بشرّ افیون و انس بزیارة العقابر و اوراد معتاد غیر مقبول المفساد غیر معلوم القائل ، و اموری بسیار که اشاره شد در اهالی کشور نمود . ولی بدان سرعت بنظر اهل ظاهر که رموز و حکم و منتهی و مآل امور را نمیدیدند بعلمت مقاومت مساوت امیرنظام به مکن خفا نشست و فقط اقلیت منفوره مظلومه ای شاید بمقدار همان شیخیّه و نیز کتاب و شریعتی ناتمام و آثاری بی جمع و تدوین و انتظام برجا گذاشت و بیروناً اولاً بعلمت شهادت جانگداز مذکور و ثانیاً عدم تحقّق مواعید که فیما بین انام شهرت یافت و ثالثاً قیام ناصرالدین

و امیر و مجتهدین و معصّبین براستیصال و قلع و قمع جنبش بابیه ناچار بفکر ملاحظه و احتیاط و تقیه رفتند و مقررات تشکیل و انتظامی نداشتند . و چون بسابقه ایمان و انجذاب محفلی میآراستند و یا عبادت و تلاوتی میخواستند از آثار مقدّسه حضرت نقطه و هم از حضرت قدوس و گاهی هم از اشعار طاهره میخواندند و در مقام اول البته در فکر و ذکر حضرت نقطه میشدند و در مقام دوم حضرت قدوس را نقطه اخرای مشیت یاد مینمودند که سنّاً متقارب و یا اندکی اکبر و تحصیل و تلمذ و اقامت در کربلا نزد سیدرشتی بیشتر بود و آثارش از خطب و ادعیه و معارف و غیرها از حیث لفظ و معنی سرچشمه از شیخ احساسی و سیدرشتی گرفته با اسلوبی مخصوص خودش ابتکارات و الهاماتی مزید و حلاوت و فصاحت و سلاستی بسزا داشت . و با اینهمه دعوت با صریحان و حضرت نقطه مینمود .

و اما از جناب ملا حسین بشرویه که سنّاً قدری اکبر از ایشان و تحصیلات علمیه اش نزد سید بمراتب بیشتر ولی از جهت مقامات الهامیه الهیه چنانکه گفتیم حلقه عبودیت برگوش کشید و نیز از آقا سید یحیی وحید اکبر که مردی ادیب و عالم و ناطق و نیز از ملا محمد علی حجت که امام جماعت و عالمی متنقذ بود و نیز از حروف حیّ که اکثر شهید شدند

و هم از باقی بازماندگان بدان درجه مقامات علمیّه و الهامیه و آثاری تحقق نداشت .

فقط از جناب طاهره قرّة العین آثاری بسیار برجا بود و خودش در طهران بحبس متمادی شاهی میزیست چنانچه آقاسید حسین یزدی کاتب که حضرت نقطه در توقیفی فرمود معضلات دینی از او بیاموزند نیز در حبس شاهی طهران بسر میبرد .

و چون حضرت نقطه در بیان که ذکر شد و هم در بعضی آثار صادره بتکرار و اصرار و تأکید و تفصیل خبر از ظهور اجلّ و ارفع من یظهره الله داده وقت و کیفیت ظهور و همه امور را بمشیت الهیه موکول ساخت و احتجاب از او ولو به بیان و حروف حی را عین ضلالت و بعد از حق شمرده توقّف لمحّه ای را در ایمان با و ورود در نارنجیم خواند و خویش را فانی در اراده او گفت لا جرم بابیان مترصد و مبتهل در حق آن ظهور بودند و قیامش را بهر تکمیل و ترویج آئین و انتقام از قاتلین و معاندین میخواستند و دعا میکردند . و بعد آنکه حضرت نقطه برای ترقی و طیران عرفانی و روحی مؤمنین هریک را تشویق و ترغیب مینمود و آزادی و پرواز در فکر و بیان و کتابت میداد و منع و نهی از تعرّض و اعتراض بر هر قائل و ناطق فرمود جمعی از بابیان در فضای عرفان و قوت و فصاحت

بیان باوج امکان پریدند و به نثر یا نظم کلمات و بیانات و لطائف و دقائق ملهفات خاطر خود مدعی و متمسک گشتند و دیگران مخالفت و معارضت نکردند چنانچه میرزا اسد الله از بابیان مردی ادیب و فاضل و خوش قلم از اهل خموی آذربایجان که حضرت نقطه وی را دیان نام کردند ادعیه و خطب و آثار بسیار به عربی بیاورد و کم کم جمعی کثیر بسا و گرویده بنام دیانیّه موسوم گردیدند . و سید اعلیٰ هندی ملقب به بصیر از بابیان معروف بعلم و فضل و غرا تب علوم در اقسام مختلفه ایران رایت علم و مقامات پرافراخت . و میرزا حسین مشهور به قطب از اهل نیریز خود را مثیل آقاسید ^{هل} یحیی و حیدر اکبر خواند . و ملا شیخعلی موسوم به عظیم از اهل ترشیز و کاشمر خراسان خود را سلطان منصور لقب داد رمز از اینکه پی نشر امر حضرت نقطه قیام کند . و حسین از اهل میلان آذربایجان دعوی رجعت حسینی نمود . و بدین طریق سید علاء و کربلائی در عراق ، و میرزا غوغا قلندر شاعر مقیم کرمانشاه و امثالها هریک داعیه ای ابراز کردند و متدرّجاً مدعیان بسیار گردن افراختند چنانکه ملا محمد نبیل زرنندی از اهل زرندهم بیدیه سرایش اشعار و وقی بی نظیر خود تحدی کرده خویش را صاحب آثار فطریه گفت و معدودی از بابیان با او شدند و در عین چنان احوال پراختلال و

جمعیت بی انتظام غالباً بموجب شدت غیرت و شجاعت وقوت ایمان و عقیدت و اعتماد تام به صدق مواعید ثابت و تنقشید از مجتهدان و دولت قاجاریه و هم مشاهده شدائد روزانه وارده از عزم قیام و نصرت نکاستند .

و در آن میان میرزایحیی برادرپداری و کهتر حضرت بهاء الله جوانی نوظاهر بایمان در اواخر ایام حضرت نقطه بعثت اظهار انجذاب و ممارست چندی در خدمت حضرت قدوس و نیز طاهره استعداد تقلید آثار به اسلوب آنان یافت و حضرت بهاء الله بسجن چهریق نزد آنحضرت بفرستاد و طبسوروش مشوقانه آنحضرت توقیعات متعدده خطاب بجمعی اظهار ملاطفت و امر بتشویق در حق او رسید و او باتکاء بحضرت بهاء الله توقیعات مذکور را مستند ساخته مورد توجه گردید تا آنجا که خود را وصی و جایگزین حضرت نقطه و مأمور به اکمال و اتمام کتاب و شریعت بیان ذکر نمود و اکثری از بابیان بسوی او رفتند و حضرت بهاء الله نیز خواست که اختلافات و تفرقه بابیان منتهی بوحدهت گردد و مرکز یکی شود و همه بنام آن خانواده تحت نفوذ و تأثیر و تربیت حقیقیه در آیند . و آنحضرت در اینحال نیز از خود صریحاً دعوتی نمیفرمود ولی جامعه بایی اندک اندک پورود در ظل مرتبی بزرگ خود نزد یک همیشه .

و اول کاری که برای پس انداختن جامعه بایی امیر نظام پس از شهادت حضرت نقطه انجام داد حکم تبعید حضرت بهاء الله بعراق بود و این بسال هزارودویست و شصت و هفت شد که با دوش مستخدم به کریلا رفته اقامت فرمود و جمعی از بابیان مانند میرزا حسن زنوزی و میرزا علی مراغه ای معروف به سیاح و شیخعلی میرزا شیرازی برادرزاده شیخ ابوتراب امام جمعه و حاجی میرزا حسن رشتی و زوجه منقطعه مذکوره حضرت نقطه با برادرانش ملا رجبعلی موسوم به قهیر و ملاعلی محمد سراج و غیرهم نیز به کریلا اقامت گرفتند و در سال و حال مذکور در اصفهان تنی از بابیان بنوع مذکور رایست ادعا برافراشت و چراغعلی خان حاکم عده کثیر از منتسبین بآن عقیده را گرفته حبس نمود و عده ای را ضرب و آزار کرد و سه تن بنام آقا محمد قاسم عبا دوز و آقا عبد الفگار و آقا ابوالقاسم علاقه بند را با گروه دژخیمان در کوی و برزن معرض تماشای زن و مرد گردانده ستم رساند و بالاخره هر سه را سر برید و اجساد راسه روز در خاک و خون بهر سوز کشیدند و جوهر و جفا نمودند آنگاه مدفون داشتند و ارازل ناس از زهر خاک بیرون آورده غایت شناخت نمودند پس تحت خاک و خاشاک پنهان ساختند .

و نیز سید بصیر هندی مذکور را ایلدرم میرزا ابن عباس

میرزا نائب السلطنه حکمران لرستان در اردوی خود به تقاص زهان درازیش نسبت به شاه و قاجاریه زبان از قفا در آورده بگشت .

و نیز فتنه عظیمه بابیان نیریز برخاست که بقیه بابیان از قتل سابق الذکر جسته پس از تحمل جور و جفای شدید میرزا زین العابدین خان حکمران مذکور و گریز و اختفای کوه و بیابان بی دربی دچار تعدیات برون از حد طاقت گشته زنان و کودکان و اموال و املاک فراوان از دست دادند چون برخی از ایشان خود را بطهران رسانده نزد اولیاء دولت بتظلم پرداختند خان بنهایت درجه امکان قیام بسر ستم نمود و بابیان ناچار یکدیگر را جسته با اتحاد و مراقبت از خود پرداختند و جوانی دلیر و بامال و عشیره از آنان میرزا علی نام که معروف بنام علی سردار گردید آنان را به مساعدت مالی و تفقد و تشویق دلگرم و امیدوار ساخت و میرزا محمد حسین قطب مذکور بتحکیم و تقویت مبانی ایمان و اتحاد و جانفشانی پرداخت و چند تن بگروهی از بستگان ستمگر خان حمله و هجوم نمودند و لاجرم خان بکسان خود دستو هجوم داد که بجبال محال استقرارشان حمله کردند ولی کاری از پیش نبردند و تقریباً هشتاد تن از بابیان بنام انتقام از جهت وحید شهید مہیای مقاومت گشتند و عاقبت

بهاشمه خوف و احتیاط حکمران که همواره جمعی از مسلحین همراه داشت پنج تن در گرمابه پنهان گشتند و او را بکشتند و خود نیز بدست همان مسلحین کشته شدند . تا در اوائل سال هزارودویست و شصت و هشت چون میرزا تقیخان امیر کبیر مغضوب شاه واقع شده در فین کاشان محبوس و مقتول گردید بابیان از جنگال نیرومندش رهائی یافتند و میرزا آقاخان نوری که با محبت و سیاست سلوک میکرد بصدارت ایسران نشست در آغاز کار خطه نیریز را از ایالت فارس که قلمرو حکومت طهماسب میرزا مؤید الدوله بن عباس میرزا نائب السلطنه بود جدا ساخته میرزا نعیم نوری ساکن شیراز و سر لشکر نویس سپاه فارس را که از خویشانش بود بحکمرانی آنجا برافراخت ، که با دوفوج سرباز وارد نیریز شد و در آغاز بحیله و تظاهر بمهربانی قطب و سردار ، قریب یکصد و پنجاه تن از آنان را دستگیر نموده بحبس انداخت ولی بسرای اخضاع طغات و اخذ منال دولتی آنان را ناچار رها و مأور کرد و همینکه بار دیگر خواست بحیله بگیرد نتوانست و چون باعمال قوه و اسلحه پرداخت زد و خورد در گرفت و عده ای از دو جانب کشته شدند و تمامت بابیان بد آن کوه واقع در مسافت نیم فرسنگی قصبه رفته در باغی که اشجارش را غالباً وحید شهید غرس نمود گرد آمده در مال احوال نیک

اندیشیدند و مشورت کردند و متعاهد در قیام و اخذ انتقام گردیدند و عده رجالشان بچهارصد رسید و شبانه بقصبه درآمده زنان و کودکان خود را برده در باغستان و دامنه کوه منزل دادند و خود در بالای کوه سنگریستند و چون معاندین اهالی نوپتی بآنان هجوم بردند بی دفاع و انتقام بسختی تمام برخاستند و بی دربی آحادی را بکیفر اعمالشان هلاک کردند .

و واقعات مذکوره تا اواخر سال هزارودویست و شصت و هشت بهمین نوع وقوع داشت که در خلال آن احوال واقعه قامعه قتل عام بابیان در طهران رخ داد چه ملا شیخعلی موسوم به عظیم مذکور از فضلاء و قدماء دلیر بابیان و شیفته غالب المضاحبه حضرت نقطه البیان که خویش را سلطان منصور معروف کرد و مؤمنین را بشوق آورده بصد نصرت و قیام بود و جاسوسان دولتی هرسو میجستند و چون تغییر لباس و مکان داده سرگشته کوه و هامون بود نمی یافتند بعد از زوال امیر کبیر در طهران مستقر شده از بابیان با ایمان بلاد ایران و گروه ستمدیدگان بیامدند و حسین میلانی مذکور که خویش را رجعت حسینی موعود حضرت نقطه گفته آمده برای قیام و نصرت و نشر این امر همی تهییج کرد و شور و نشوری بپا نمودند و عده ای از سران مؤمنان غالباً در خانه سلیمانخان

تبریزی مذکور در دریند شمیران اجتماع و کنگاش داشتند و در چنان ایام حضرت بهاء الله حسب میل میرزا آقاخان صدراعظم با جاه و جلال بطهران برگشت و چندی مهمان میرزا جعفرخان برادر صدر بود آنگاه در تابستان بقریه افجه محل تابستانیش پذیرائی شد و چون وقوع فتنه ممکن و محتمل بود بواسطه برادرش میرزا موسی کلیم به بابیان نصیحت و اندرز و احتیاط از وقوع امری ناگوار ابلاغ کرد . ولی بالاخره در بیست و هشتم شوال سال ۱۲۶۸ مذکور صادق نام تبریزی و حاجی قاسم تبریزی و فتح الله قمی شاه را در نیاوران هنگام صبح که با حضور گروهی از ارکان و اعوان خواست بعزم شکار سوار شوند هدف رصاص نمودند که شانه اش را بدون خطر مجروح ساخت و همراهان شاه صادق را در همان حال بکشتند و دوش دیگر را گرفته بشکنجه و عقاب شدید کشیده و حقیقت واقعه را دانسته از اجتماعات خانه سلیمانخان نیز آگهی یافتند و ظن بردند و از یکسو جراحات شاه را بعمل جبه بستند و از سوی دیگر بصد بابیان برآمدند و جسد صادق مقتول را دونیمه کرده بشهر آورده نیمی را بر دروازه شمیران و نیمی دیگر بر دروازه عبدالعظیم آویختند و حاجی قاسم را بعذاب و عقاب گرفتند و فتح الله را بعد از همه داغ و عذاب که وارد کردند و خبری بدست نیامد و گمان بردند که اصم

و ابکم است گلوله های سری تافته بگور یختند و بخانه سلیمانخان درآمده او را با عده ای از سران گرفتار کردند و جاسوسان و گماشتگان گروهی رانیز که قریب بشمارهشتاد رسید بدست آوردند . و حضرت بهاء الله با وجود اقدامهای پیایی صدراعظم که مختفی گردند قبول نفرموده از افجه سوی نیاوران آمدند و در آنجا دستگیر چنگال گماشتگان سلطنتی شده و بحبس سیاه چال شاهنشاهی افتادند و معدودی قلیل از محبوسین پس از تحقیقات بوسائل متنوعه مستخلص گشتند و بعضی محکوم بحبس ابد شدند و برخی در همانجا مقتول و اغلب را تقسیم فیما بین طبقات اهالی و سپاهیان کرد و بقتل آوردند .

و از شاهپیر شهدا در واقعه مذکوره قره العین طاهره بود که تا آن هنگام بحبس خانه محمود خان نام کلانتر شهر بسربرد و شیعی عزیزخان سردار کل گماشته گان بفرستاد و پیرا سوار کرده بباغ ایلخانی آورده خفه کردند و جسد را در چاهی خشک افکنده زبر خاک مستور نمودند .

دیگر سلیمانخان تبریزی که حاجی علیخان فراشباشی حاجب الدوله و اعوان و دژخیمان شمعها بر بدن کاشته برافروختند و با نقاره و عطفه طرب و انبوه مردم در کوچه و بازار گردانند و با حاجی قاسم نیریزی در بیرون دروازه

عبد العظیم هریک را در ونیم کرده بر چهار دروازه بیاویختند . و حاجی میرزا جانی فریسه تجار شد که بالا جماع با هرگونه اسلحه خواستند کشتند .

و میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن نوری را با صرار برادرش سر شاطران شاه بامر حاجب الدوله سر بریدند .

و ملا فتح الله قمی را در ارد و بنیاوران شمع آجین کردند آنگاه حاجب الدوله هدف طپانچه ساخت و اعوانش با قمه پارچه پارچه و هم سنگسار کردند .

و ملا عبد الکریم قزوینی را توپچیان با قداره ریزریز کردند .

و حسین میلانی را سپاهیان با سرنیزه تفنگ مشبک کردند .

و حاجی میرزا حسن خراسانی را شاهزادگان قاجاریه بقتل آوردند .

و لطفعلی میرزا شیرازی را شاطران در میان گرفته بآلات قتاله کشتند .

و قضایا مذکوره تا اواخر شهر ذیحجه صورت گرفت و مدت حبس حضرت بهاء الله چهار ماه بطول انجامید که در غل و کند با محبوسین مذکور بابی بسربرد و همه روزه تنسی چند از آنان بقتل میرسید و اگر نه حمایت شوهر خواهرش میرزا

مجید منشی اول سفارت روس بود و اگر نه مرافقت مدبرانه صدراعظم نوری مساعدت مینمود، البتّه با وجود اصرار مادر ناصرالدین شاه بقتل وی خلاصی تصوّر نیمیرفت ولی شیخ عظیم بهنگام استنطاق و تحقیق از خودش بالصّراحه اقدامات خود و عدم حضور بلکه عدم ادنی دخالتی از او را میبیین داشت و بهانه شاه مرتفع و زائل و با موافقت سفیر حکم تبعید دائم از طهران و ایران صادر شد و در حالیکه منبعث و مصمّم بقیام بر تربیت اخلاق و تغییر وجهه مقاومت و معارضا با بایان و نشر مقاصد مکتونه خود یعنی دوستی و آشتی و اداره امور بنوع اصلاح بود با دوتن مأمور سفارت روس و ایران و باعائله و دوتن از برادران در سال هزار و بیست و شصت و نه سوی عراق رفته ببغداد ورود و اقامت جستند. و چون دیگران از بابیه در طهران مخفی و منزوی شدند و برخی بقراء و بلاد پراکنده و متواری گشتند شاه گمان برد که در پایتخت کسی از آنان برجای نماند و بصدد بایان دیگر بلاد افتاد.

و همینکه بصدراعظم خبر رسید که بایان نور سریشورس برکشیده عزم طغیان دارند برادرزاده اش میرزا ابوطالب خان را با فوجی بدانسوروانه داشت و به سران نواحی نور و همجوار آن دستور فرستاد که عندالاحتیاج با سپاه خود

کمک نمایند و سپاهیان بقریه تا کُریخته خراب و تاراج کردند و عمارت پدری حضرت بهاء الله را یغما و ویرانه نمودند و محمد تقیخان و عبد الوهاب بیک از بابیان آنجا را هدف گلوله ساخته کشتند و عده ای قریب بیست و یک نفر را اسیر نموده با غل و زنجیر بطهران کشیدند و تقریباً شش نفر در زندان هلاک شدند و میرزایحیی مذکور برادر اَبی حضرت بهاء الله که در طهران با روسا بابیه بود و قبل از حمله به شاه به تا کر رفته بابیان آنجا را بحمل اسلحه برانگیخت قیال از ورود سپاهیان بمجرد استماع و اطلاع از مآوقع طمس بلباس درویشی گشته خود را تا بندر مشهد سر (بابلسر) رسانده با کشتی به بندر انزلی (بندر پهلوی) درآمد و متدرّجاً بکرمانشاه بنوع ناشناس و مخفی زیست و چنگک جاسوسان و دولتیان نیفتاد و این وقایع قبل از خروج حضرت بهاء الله از زندان و حرکت بعراق بود. و چون حضرت بهاء الله بنوع مذکور حین عبور برای عراق بکرمانشاه رسید و میرزایحیی جلال و احوال بدانت خود را پنهانی ببغداد رسانده ملحق و مقیم گشت.

و از طهران فرمان شاهی برای قتل بابی ببلاد دیگر ایران رفت و فرمانروایان بیدادگر چنگک بخون و اموال مظلومان بیالودند و در میلان آذربایجان علی اکبر نامی از

بابیان که در خانه حاجی مسلمانی پناهنده گردید سواران دولتی بشدت ضرب کشتند و بعد از آزار و اخذ وجوه بسیار هفت نفر را باکند و زنجیر بپهران آوردند که شش تنشان در طول مدت حبس پنجساله درگذشتند و فقط آقا کاظم نام پس از حبس شش سال آزاد شده بوطن باز آمد .

و در یزد آقا محمد نساج با قدام نواب عبدالحی بضرب عامه مجتعمین کشته شد .

و در شیراز آقا محمد هادی اصفهانی الاصل از اصحاب وحید شهید حسب الامر حکمران بقتل رسید .

و بابیان یزد و بشرویه خراسان و غیرهما تعدیات و جفاهای شدید دیدند .

و در سال هزار و بیست و شصت و نه کار فتنه نیریز نبالا

گرفت و میرزا نعیم چند هزار تن مرد جنگی گرد آورده شب و روز

کوشیدند و بالاخره شکست خورده توپهایشان را بابیان

بیالای کوه کشیده بکار انداختند پس حسب الامر شاهزاده

مؤیدالدوله حکمران فارس سپاهی فراوان بسرداری لطفعلی

خان قشقائی رسیده جنگی طولانی کردند و مقتولین و مجروحین

بسیار شد و علی سردار در اثناء محاربه مقتول گشت و بابیان

باوجود محصور ماندن و فقدان نان و آب پای استقامت

فشردند و در انتهای طول چهار ماه محاربه شدید عده

مقتولین بابیه را یکصد و هشتاد تن گفتند و بالاخره تمام عده باقی که نیز یکصد و هشتاد تن بشمار آوردند اسیر گشتند و میرزا نعیم رووس شهید را برنسی ها کرده با زن و مرد اسیر و طبل و کرنا و غیره بقصبه آورده اسرا را چندی به شکنجه و گرسنگی و سختی نگه داشت و بالاخره از مجموع اسرا که بانواع مختلف گرفتار شدند پس از آزارها و جلب اموال و املاک قریب هشتاد تن از رجال و سیصد تن از زنان و کودکان برگزید و هر دو نفر از صفار و نسوان را برحماری نشانند و رجال را پیاده و برهنه بریک ریسمان بست و همگی را تسلیم فوج سربازان گلپایگانی نمود که هر دو تن از مردان اسیر بنوع مذکور با گروهی از زنان و صفار را جمعی از سربازان بمیان گرفتند و همه را گرسنه و باشکنجه بسوی شیراز نقل دادند . و در بین طریق عده ای از آن بیچارگان رازنده یا مرده سر جدا کردند و رووس آوردند و در حالیکه مردم شیراز جشن گرفتند و آئین بستند و گروهی کثیر در دار الحکومه انبوه بودند نزد مؤیدالدوله حاضر ساختند که از آنان بازخواست کرده عده ای از رجال را فرمان داد سر بریدند و دیگران را چنان بسختی محبوس داشتند که برخی از صفار هلاک شدند و پس از چندی زنان را آزاد کردند تا چون فرمان از طهران رسید هفتاد و سه تن از اسرای باقی مانده واقعه اولی و ثانیه را بزنجیر کشیده بارووس بسیار

از قتلش که در طول مدت سربریدند با سوارانی مخصوص بسوی طهران روانه کردند و سرهای بیست و دو تن دیگر را نیز که در بین راه هلاک شدند جدا ساخته نقل دادند و در آباده در سرای خرابه ای که نزول کردند امر رسید که رووس را در همانجا بخاک سپارند . ولدی الورود بطهران پانزده تن را بمیدان کشیدند و چون استقامت در عقیده و ایمان دیدند همه را سربریدند و دیگران را حبس کردند و بیست و سه تن دیگر در انبار طهران متدرجاً هلاک شدند . و فقط سیزده تن از آنجمع بالاخره از محبس آزاد شده زنده بیرون آمدند . و واقعات مذکوره در سال هزار و بیست و هفتاد بپایان رسید .

و در آن سنین آحاد بابیه بنوعی که ذکر شد در همه جا بنوع قساوت بقتل میرسیدند و زیست در وطن برای بازماندگان بسی دشوار و سخت گردید و تحمل تعدیات و تعرضات دولت و ملت ممکن نبود لاجرم عده ای از محترمین پی در پی با جباران باختیار بعراق هجرت کردند و عقیدت و ایمان کتمان نمودند و جمعی که در وطن ماندند بفایت احتیاط و اختفاء زیستند و چون حضرت بهاء الله و میرزایحیی با عائله شان و برادران در بغداد قرار گرفتند و مراسلات جذب و تشویق به بابیان ایران رفت و بابیان عرب عراقی و هم بابیان ایرانی مهاجر

عراق ارتباط و اشتیاق حاصل کرده نیز بابیان خبر دادند ، اندک اندک بسیاری با عائله یا مجرداً از ایران آمده ملاقات کرده نیروی روحانی یافته با مکاتیب جذاب برگشته خبر بر بردند و کثیری در عراق اقامت نمودند و از میرزایحیی رسائل و کتب غالباً بمعربی و تقلید خط و آثار حضرت نقطه نشریافتن گرفت و بنام ثمره بیان و مرآت و ازل و وحید و نور اورا میستودند و او خود مدعی شد که حضرت نقطه وی را امر بتحفظ خود فرمودند و جدا با عائله اش در محلی پنهان زیست و شاید کمی از بابیان واردین بار ملاقات یافتند ولی غالباً کسی منزل و مقامش را نمیدانست حتی باینجانب و آنجانب سفر کرده بر میگشت چنانکه غالباً در بود شریفداد مرد بودند و حضرت بهاء الله حسب صلاح و مقتضای مصالح وقت منظور توحید مرکز و ایجاد توجه واحد تام را همی تبیین و تأکید یا اشاره و تائید میفرمود و فاش و واسطه بود و برای بالا بردن سطح افکار بابیه و نجاتشان از چنگ بعضی رهبران جاهل و رساندنشان بمقامی ارفع و اعلیٰ میکوشید و چون هنوز موقع نرسیده بود راجع بمقام خویش اظهاری نمینمود . ولی نامه های بدعیّت تمامه حاوی فضل و معانی دقیقه در عبارات رشیفه پی در پی از آنحضرت به بابیان میرفت و اصحاب مذاق حساس لذت بی قیاس مییافتند .

و برخی دیگر هم از ادبای بابیه ساکن بغداد خصوصاً
 میرزا آقا منیرکاشی نامه نگاری شیوا میکردند و همه بمركز
 واحد میخواندند لکن نامه های مزبور پرمعانی آنحضرت
 و مقاصد و اقداماتش برخی از ارکان بابیه را به اغراض
 و توهم انداخت لذا آنان نزد میرزا یحیی راجع بنامه ها و
 مقاصدش سخنها گفتند ولی میرزایحیی بعلمت استظلالش در
 ظلّ هیمنه و عظمت و آقائی وی و مخصوصاً قیام و سرپرستی که
 در تمام سنین میکرد دم نمیزد و فقط آثاری راجع به تکفیر
 و تدبیر مدعیان و فرق بابیه بشدت صدور و نشر داد و همان
 روش انتقام و تعصب و تعقیب را نسبت با مثال دین و آقا
 سید ابراهیم خلیل تبریزی و ملا محمد زرنندی و غیره ———
 میخواستند و بعلمت افراط در کسر حدود رسوم و خرق عادات
 و اوهام ، اعتدال و احترام عقیده ای را از دست خود دادند
 و آنحضرت مقاصد و نوایای مسالمت و محبت و مغفرت و
 نیکخواهی نسبت بعموم بشر را بگوش آنان میخواند و واضح
 و مدلل مینمود که با قلت عدت احبّاء و کثرت اعداء و ضعف
 یافتن بنیه روحانی و باچنین شیم و سجایا نتیجه جز انهدام
 و استهلاك و فنا نیست و شروع به نصیحت و موعظت و اقامه
 برهان و حجّت و تربیت بابیان و تغییر حالت و رویتشان فرمود
 و تنی چند از ایشان متذکر مقام عظمت ایشان شدند . و برخی

از بابیه نامه های احتجاج و اعتراض فرستادند
 و جوابهایی از آنحضرت حاکی از عدم ادعا و ادال بر مقام
 محویت و فنا صدور یافت و اندکی سکون حاصل گردید .
 ولی در آن اوان حاجی میرزا کمال الدین نراقی از طبقه
 فضلاء و علماء بابیه که بعزم ملاقات میرزایحیی بیفداد آمد
 و حضرت بهاء الله را مشهود و ملجاء عموم وقائم در مقام امر و
 در مشهد انام و میرزایحیی رامخفی و نامعلوم دیده در شگفت
 ماند و برای آزمایش تفسیر آیه " کُلّ الطّعام کان حلالاً لبنی
 اسرائیل الا ما حرّم اسرائیل علی نفسه " را توسط حضرت
 بهاء الله کتباً از او پرسید و جواب رانپسندید آنگاه از
 آنحضرت سؤال نمود و از صدور تفسیر معروف بر آن آیه که
 اولین لحن آیات صادر از ظلم ایشان است بی اختیار خواست
 فریاد ظهور من یظهره الله موعود بیان برکشد و منسع
 فرموده آگهی دادند که هنوز مقتضی نیست و چون هنگام
 ظهور موعود فرارسد اجازت خواهد شد و او را به نراق
 برگردانند .

ولی بابیان مذکور بیعضی از آیات بیان و دیگر آثار
 حضرت نقطه و احکام دایر بر قتال و قهر و تکفیر تشبّهت بسته
 بهانه خواستند و آنحضرت را که از آغاز طلوع امر سینه در
 برابر اعداء سپر ساخته نصرت نمودند . و این هنگام در جواب

مرکز افتاء شیعه به اصلاح احوال آنان قیام کردند بغایت متکدر و محزون ساختند بنوعی که چندروز از بغداد و اهالی غیبت اختیار نمودند و چند روزی دیگر بدون اخبار و اظهار باحدی بعنوان درویش ایرانی با ابوالقاسم نام همدانی از مخلصین خود راه کردستان پیش گرفتند و بابیان و عاقله را بحال خود گذاشتند و کس ندانست بکجا رفتند و عراق و ایران با میرزایحیی بحال مذکور باقی ماند . و بابیان غالباً از ملاحظه دولت و ملت لب فروسته جرئت دم زدن نداشتند و با آنکه ستاره امید خود را طالع از بغداد میدانستند و برای زیارت و استفاضه بآنجا میرسیدند باوضاع حسرت بسیار مینگریستند و مینالیدند و میگریستند .

حضرت بهاء الله از سال یکهزار و بیست و هفتاد تا هفتاد و دو در کردستان بسر برد و ایامی چند باشیخ سراج الدین ملاقات داشت و شیخ محمد ابن ارشد شیخ مذکور که آنحضرت ویرا شیخ بهاء الدین خواند پروانه وار طائف شده پذیرائی کرد و چندی در سلیمانیه بخانقاه مولانا شیخ خالد بزیست و شیخ مذکور مدتی از ایشان در مجلسی مشعلی بخود پذیرائی نمود و امثال شیوخ مذکور از طبقه فضلاء و سران تصوف اهل سنت و جماعت استفاضه عرفانسی کرده راه ارادت و ایمان پیمودند خصوصاً شیخ عبدالرحمن

بن شیخ سراج الدین مذکور که غایت اخلاص و عقیدت حاصل نمود . و آنحضرت در آنمدت بشهرت درویش محمد ایرانی در آن حدود مشهور گردید و آثاری بفارسی و عربی منشور و منظوم حسب خواهش عرفا منتشر ساخت و صور مناجاتهای پرحلاوتی صد دریافت و سواد نامه های آنان که فارسی عرفانی مخلوط از نظم و نثر بغایت فصیح میباشد متداول نزد آنان گردید . و بر همان وتیره بعداً رساله معروف هفت وادی در جواب شیخ محیی الدین قاضی خانقین در بیان مراتب سیر و سلوک صادر شد و رساله معروف بنام چهار وادی بر همان طریق بشیخ عبدالرحمن مذکور ارسال داشتند تا آنکه ابوالقاسم مذکور در کوههای کردستان بدست سارقین مذبح و مقتول گردید و اموال و اشیاء بردند و آنمظلوم در حال قرب نزع کتباً وصیت کرد که اموال و اشیاء تسلیم درویش محمد ایرانی ساکن سرگلو شود و خبر بد اثره قونسولگری ایران در بغداد رسید و اعضاء عاقله و بستگان شنیده بیقیمن دانستند و دوشن از بابیان دلیر عرب با مکاتیب اصرار و التجاه فرستادند و آنحضرت را در سلیمانیه یافته اصرار نمودند تا قبول فرمود و ورود ببغداد در ماه رجب سال هزار و بیست و هفتاد و دو واقع شد و در خانه برای ورود آشنا و بیگانه گشوده گردید و از هرگونه مردم برای استفاضه و استعمال

وانجساح حاجت و مرام پی در پی بیامدند و بابیان عرب و عجم را طجاء و مولای مدبر شجاع علیم و قدیری بیبا خاست. و لذا از هرگونه عرائض فرستادند و انفراداً و اجتماعاً و برخی با عائله بزیارت سردر نهادند و گروهی از هرگونه در بندگان بجوار بیتشان اقامت جسته به صنایع و مشاغل متنوعه پرداختند و از تضییقات بیاسودند و استفاضه از معارف و اخلاق نمودند. و بسیاری بایران برگشته الواح منتشر ساختند و زهاب و ایاب بندگان مستمر گردید و عقیدت بابیه و توجهشان بآنحضرت بر زیادت گشت و فی الحقیقه مرکزی نوین در بندگان تأسیس گردید و عده ای از فضلا و علما سنی و گروهی از اکراد و بعضی از شهزادگان و قونسول ایران و جمعی از محترمین عرب و عجم و غیرهم خلوص معرفت و عقیدت حاصل کردند. و از معارف روحانیه علمیه و اخلاقیه و دستورهای عمیق بهر میردند و عده ای از ارکان دولت عثمانی و حکام حتی ارادت یافته تمجید و تجلیل و اظهار افتخار مینمودند و باحسن معاشرت و توسیع بیان و عمق معارف و خصلت کرم و مردم نگهداری و عزت و قدرت و بزرگواری که در نهاد بود همگان حتی درویشان و متمصبان مدح و ستایش میکردند و بعنوان ایشان رئیس و مرکز بابی شهرت حاصل شد.

و امر بابی که تا آن هنگام از هر جهت در میان شیعیان اثنی عشریه و غالباً در شیخیه بود ذیل وسعت برسنیان و مسیحیان و یهود و غیرهم انداخت و بابیان ساکن و مهاجر که ایرانی و عراقی بودند غالباً در اطراف بیت مقرر داشته برای هر نوع خدمت و نصرت مهیا بودند. و از بلاد دیگر پی در پی آمده کمک میدادند و حضرت بهاء الله از این هنگام هنوز بدون اظهار ادعا و امری از خودش بلکه بنام امر بیان با چنان قدرتی زمام بدست گرفته و مخالفان را به تسلیم و انقیاد آورد و چنان سلوکی فرمود که احدی را مغرری جز تمجید و ستایش نبود حتی اگر حادثه ای که مربوط به بابیان بود اتفاق میافتاد و خبر به قونسولگری ایران میرسید قونسول مستقیماً بدرخانه آنحضرت ارجاع مینمود.

و نیز آنحضرت از همین هنگام با سلوب مذکور قیام بتأسیسی از نو فرمود چه بابیان را در مدت دوره قلیله شان بعلمت تضییقات شدید و بعلمت دسترس نداشتن بحضرت نقطه بتدریج ایام نیروی ایمانی کاسته شد و اخلاق معاشرتی بدرجه ای از پستی رسید و باحریت و تعسری از بعضی اوهام که حاصل کردند شاید ارتکابهای ناروا مینمودند و باکی هم نداشتند و در عین حال تعصب شدید بابیت در هر آنسی ممکن بود ایجاد مفسده ای نماید. لذا آنحضرت ایمانی از

نو مطرز بعرفانی وسیع و شوق و جذبی الهی آورد و اتحاد و مواساتی قوی فیما بین شان تأسیس نمود و پیدا بود که اسلوب و روشی بدیع طبق هدف و مرام اصلی خود ایجاد مینماید و ارباب دعاوی بابیان هم سرتسلیم و اطاعت پیش آوردند و توبه و انابه نمودند . و عده ای تازه نیز در عراق وارد در جمع بابیه شدند و همه امور صورتیه و معنوییه بدستش جاری بود و در عین حال مرکز مختلفی نامعلوم مذکور را هم بگلی کناری نگذاشتند و کسی از بابیه راهم احتیاجی بدانسو پیش نیامد ولی در آمدت غیاب در کردستان و مخصوصاً در اوائل عودت ببفداد و امر ناگوارتری از بابیان بروز یافت که گوئی موجب احتراق قلب گردید یکی آنکه میرزا اسدالله دیان مذکور بایکی از مهمترین اتباع خود یعنی آفاسید ابراهیم خلیل به بفداد آمد و بحضور حضرت بهاء الله رسید و نفی ادعای را از خود بتحقیق مبین کرد و آثار خود را که دلالت بر ادعائی نداشت پیش آورد و آنحضرت بر ائت او را پذیرفت و عده اقدام کرد ولی دیان در همانجا بسال هزار و بیست و هفتاد و سه بخلاف رضای آنحضرت کشته گشت . و دیگر آنکه فاطمه اصفهانیه حرم منقطعه حضرت نقطه باباحت میرزایحیی در عراق بزنی تصرف گردید و آنحضرت با تأثر بسیار شدید که از این دو حادثه ناروا حاصل گردید صبر و

تحمل نمود و باصلاح احوال بابیه پرداخت و از اوائل عودت ببفداد چنانکه معدودی نامبرده شد آثاری بسیار باسلوب حضرت نقطه و غالباً باسلوبی بدیع و دقیق و لطیف عرفانی بعربی یا بفارسی صادر و منتشر ساخت که از آنجمله رساله جواهر الاسرار عربی در جواب اسئله سید یوسف سده سی اصفهانی ساکن کربلا راجع بامرحضرت نقطه و دیگر کلمات قصار رمز و اشارت شعار نصیحت و موعظت گفتار فارسی و عربی که بنام کلمات مکتونه معروف گردید و حاوی لباب تعالیم روحانیّه و اخلاقیه و خدایاب باهل بیان میباشد .

و از میرزایحیی نیز کتب و رسالات بنام نور و مستقیظ و غیرهما و مکاتیب عدیده بتقلید آثار حضرت نقطه و حضرت قدّوس و طاهره بروز مییافت و چون آنحضرت هنوز اظهار فاش نفرمودند و همه امور مذکوره در مابین بابیان ایران و عراق منتشر بود و مضبوط میداشتند فقط بعضی از خواص با مذاق روحانی مخصوص روائح الهیه را از مهتّب کلماتش استشمام نمودند و اعتنا بکلمات میرزایحیی نمیکردند و بالعکس برخی از بابیان ارکان و اعوان میرزایحیی از آثار و رفتار عظمت شعار ایشان تعصب ورزیده ناراضی بودند و معذک میرزا یحیی خود کاملاً باختفا قرار گرفته و از قیام فاش آنحضرت بیم حمله دولت و ملت ایران و عثمانی برده بابیان راهم بخود